

رشد و گسترش علم اقتصاد مارکسی در ژاپن¹

ماکوتو ایتو

برگردان: مانیا بهروزی

یادداشت مترجم:

نوشتار پیش رو تلاشی است برای روشنی‌بخشی به پیش‌زمینه‌های تاریخی و سنت‌های فکری بر سازنده‌ی مکتب *اونو* در جامعه‌ی ژاپن قرن بیستم، و از این نظر مکملی است ضروری بر مقاله‌ای که پیش‌تر در معرفی این سنت نظری مارکسیستی به فارسی برگردانده شد². درحالی‌که *توماس سکین* در آن مقاله عمدتاً بر مضمون نظری دیدگاه‌های *کوزو اونو* و تمایزات آن با رویکردهای رایج در اندیشه‌های مارکسیستی (پیش از ۱۹۷۵) و نیز بر رهیافت *اونو* به بازسازی دیالکتیک سرمایه در کاپیتال متمرکز می‌شود، *ماکوتو ایتو* (دیگر شاگرد برجسته‌ی *کوزو اونو*) در متن حاضر می‌کوشد اندیشه‌های *اونو* را در بستر عینی شکل‌گیری آن‌ها پی‌بگیرد؛ یعنی از دل روند تاریخی رشد دانش اقتصادی مارکسی در ژاپن و منازعات فکری و مباحثات نظری میان مارکسیست‌های ژاپنی. از این رو، در متن حاضر برای مثال به طور روشن‌تری درمی‌یابیم که چه پرسش‌های بنیانی و مسأله‌مندی‌هایی دغدغه‌های نظری *اونو* (و پیشینیان و معاصران وی) را شکل دادند و اینکه دستاوردهای نظری *اونو* در مواجهه با چه چالش‌های مشخصی و از چه مسیری حاصل شد. *ایتو* در فرازی از مقدمه‌ی این نوشتار می‌نویسد:

«هدف این مقاله آن است که طرحی کلی از توسعه‌ی تاریخی اقتصاد مارکسی در ژاپن ارائه دهد. ... می‌خواهم نشان دهم که چرا و چگونه [علم] اقتصاد مارکسی چنین استوار در ژاپن ریشه دوانید و توسعه یافت.»

در عین حال، فراتر از علاقمندی صرف به آشنایی با مکتب *اونو*، با خوانش این نوشتار همچون یک تکنگاری تاریخی درمی‌یابیم که دستگاه نظری مارکسی در متن چه روند تاریخی پویا، جمعی و پر کشاکشی در جامعه‌ی ژاپن رشد و گسترش یافته است. حاصل این روند نه فقط آن بوده که مارکسیسم جایگاه برجسته‌ای نزد اندیشمندان و روشنفکران این جامعه (حتی میان طیف‌های غیرمارکسیست) بیابد³، بلکه دستاوردهای نظری پژوهش‌گران ژاپنی (به‌ویژه رهیافت‌های مکتب *اونو*) نقشی جدی در

1. [متن حاضر ترجمه‌ی فصل نخست و گزیده‌ای از مقدمه‌ی کتاب زیر است:

Makoto Itoh, 1980, *Value and Crisis: Essays on Marxian Economics in Japan*. Monthly Review Press.

اغلب مقالات گردآمده در این کتاب به طور جداگانه در سال‌های مختلفی پیش از این تاریخ انتشار یافته‌اند. از جمله متن حاضر، که بنا بر توضیحات نویسنده در مقدمه‌ی کتاب فوق آغاز نگارش آن به سال ۱۹۷۵ بازمی‌گردد. (به‌عنوان مدخلی بر این مقاله، بخشی از مقدمه‌ی این کتاب نیز به فارسی برگردانده شده است. /م.]

2. ترجمه‌ی فارسی این مقاله‌ی سکین با مشخصات زیر در تارنمای [کارگاه دیالکتیک](#) قابل دسترسی است:

توماس سکین: «مکتب اونو: مشارکتی ژاپنی در اقتصاد سیاسی مارکسی»؛ برگردان: مانیا بهروزی.

3. نویسنده همچنین معیارهایی کمی برای نشان دادن میزان نفوذ مارکسیسم (و توجه به آن) در جامعه‌ی ژاپن ارائه می‌دهد. مواردی از این دست: شمار ترجمه‌های متفاوت موجود از سه‌جلد کاپیتال مارکس (حداقل ۴ ترجمه‌ی کامل، تا دهه‌ی ۱۹۶۰)؛ شمارگان فروش کاپیتال (حدود یک‌ونیم میلیون نسخه تا پایان دهه‌ی ۱۹۵۰)؛ شمار اقتصاددانان مارکسیست در نهادهای پژوهشی و آکادمیک (حدود هزار نفر، بر مبنای داده‌های میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰)؛ *ایتو* در این مورد می‌نویسد: «حدود دویست دانشور حرفه‌ای یا یک‌پنجم کل اقتصاددانان مارکسیست ژاپنی را می‌توان به‌عنوان نظریه‌پردازان مکتب *اونو* دسته‌بندی کرد.»

تعمیق شناخت معاصر از نظریه‌ی مارکسی بیابد. داعیه‌ای که نویسنده در این خصوص طرح می‌کند قطعاً در نظر مخاطب گزاف جلوه می‌کند:

«مطالعات ژاپنی درباره‌ی کاپیتال پیشرفته‌ترین مطالعات اخیر در این حوزه در سطح جهان بوده است.»

طبعاً امکان داوری عینی‌تر این داعیه نیازمند آشنایی نزدیک‌تر با دستاوردهای مکتب /ونو و نیز سیر پژوهش‌های مارکسی در قرن بیستم است⁴؛ اما فارغ از چند و چون این داوری، می‌توان با اطمینان گفت که رشد و تعمیق اقتصاد سیاسی مارکسی در ژاپن (حداقل به گواهی نوشتار پیش رو و مقاله‌ی سکین) حاصل فرآیند بلند مدتی از پژوهش‌های هدفمند جمعی و مباحثات بی‌وقفه‌ی نظری حول پرسش‌ها و مسائلی بنیادین بوده است؛ مسائلی که خاستگاه اصلی آن‌ها تعامل با واقعیت‌های تاریخ معاصر ژاپن و نیازهای پیش روی جنبش سوسیالیستی این کشور بوده است. اما آنچه به کوزو/ونو و هم‌فکرانش این توان را بخشید که ثمرات چنین روندی را به بهترین نحو شکوفا سازند، در کنار همه‌ی عوامل دیگر، باور به اهمیت کار مستمر علمی-پژوهشی در جنبش سوسیالیستی، و در همین راستا آمادگی و عزم آنان برای برخورد نقادانه و خلاقانه با دستاوردهای نظری گذشته بوده است:

«ونو و پیروانش هم از گزند استالینسم و هم از اغتشاش ناشی از فروپاشی ناگهانی آن در امان ماندند، همچنان که از نوسانات خطوط سیاسی احزاب کمونیست و سوسیالیست نیز برکنار ماندند. هدف اصلی آن‌ها پرورش و گسترش مضمون علمی اقتصاد مارکسی بوده است. ... اگرچه کاپیتال برخی مصالح و بصیرت‌های نظری پایه‌ای را فراهم آورده است، اما این مصالح و بصیرت‌ها می‌باید در چارچوب یک نظریه‌ی بنیادی تکمیل گردند.»

روشن است که ویژگی‌های تاریخی مشخص جامعه‌ی ژاپن در روند مورد بحث زمینه‌ی مادی ثمربخشی چنین تلاش‌هایی را فراهم ساخت و در شکوفایی اقتصاد سیاسی مارکسی مؤثر واقع شد. یکی از این ویژگی‌ها، که تأثیرات نمایانی در این زمینه بر جای گذاشت، آن بود که این جامعه -برخلاف بسیاری از جوامع آسیایی- نه فقط از حیات آکادمیک پویایی برخوردار بوده است (جز در مقطع جنگ جهانی دوم)، بلکه پیوند و تعامل زنده و فعالی میان سپهر آکادمی با سپهرهای روشنفکری و سیاسی وجود داشته است. قطعاً به لحاظ روندهای تاریخی و بسترهای اجتماعی-سیاسی تفاوت‌های موجود میان جامعه‌ی ژاپن و جامعه‌ی نظیر ایران چنان ژرف است که هر مقایسه‌ای میان دستاوردهای نظری جنبش سوسیالیستی در دو کشور، مقایسه‌ای صوری و میان‌تهی خواهد بود. اما به باور من این امر موجب نمی‌شود که نتوان جنبه‌ها و رویه‌هایی از روند طی شده را مورد تأمل و ژرف‌نگری قرار داد. در نظر من مهم‌ترین خصلت‌هایی که در مطالعه‌ی سیر تاریخی سنت‌های نظری مارکسی در ژاپن (و پدیداری مکتب /ونو) جلب توجه می‌کند، یکی هدفمندی و مساله‌مندی جستجوگری‌های یاد شده بر اساس مختصات تاریخی جامعه‌ی ژاپن است، و دیگری تعاملات و مباحثات جمعی بی‌وقفه برای پرورش پاسخ‌هایی که خود هر دم با پاسخ‌های تازه‌تری نقد و اصلاح می‌شدند. هر دوی این‌ها مولفه‌های مهمی از یک «پراتیک نظری» مؤثر در ساحت جنبش سوسیالیستی هستند؛ پراتیکی جمعی و مستمر که فقدان آن در فضای سیاسی و روشنفکری چپ ایرانی مشهود است. ایتو در فرازی از این نوشتار به بهترین نحو یک صورت‌بندی کلی از بنیادی‌ترین مساله‌ای که محرک واقعی جستجوگری‌های نظری نزد سنت‌های مارکسیستی ژاپن بوده است ارائه می‌دهد:

«چگونه می‌توان خصلت‌های عام و خاص توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ژاپن را تحلیل کرد؟»

4. برای نمونه نگاه کنید به کتاب زیر (و جایگاه سنت مارکسیستی ژاپنی در آن):

Jan Hoff, 2009, *Marx global: Zur Entwicklung des internationalen Marx-Diskurses seit 1965*.

به نظر می‌رسد که در موقعیت کنونی پرشش فوق (با جایگزینی نام کشورها) برای چپ مارکسیستی ایران هم پرششی بنیادی است، اما با این تفاوت مهم که «هنوز» به یک پروبلماتیک جمعی بدل نشده است. باید اذعان کرد که بنا بر مجموع شرایط سیاسی-تاریخی و متأثر از آن معضلات درونی دامن‌گیر چپ ایرانی، شاید هنوز راه پرسنگلاخی برای شناسایی پروبلماتیک‌های تاریخی و شکل دادن به پراتیک‌های نظری جمعی حول آن‌ها پیش رو داریم.

درباره‌ی نویسنده: ماکوتو ایتو (متولد ۱۹۳۶)، اقتصاددان مارکسیست ژاپنی، یکی از دانش‌آموختگان نام‌دار مکتب /ونو است. ایتو در فضای پژوهش‌های مارکسی بین‌المللی، نه فقط به واسطه‌ی معرفی و باز نشر آرای مکتب /ونو، بلکه به دلیل پژوهش‌های ارزنده‌اش درباره‌ی نظریه‌ی ارزش و نظریه‌ی مارکسی بحران شهرت دارد. دیدگاه‌های نظری و یافته‌های پژوهشی ایتو در قالب ۲۴ کتاب انتشار یافته‌اند، که از آن میان ۶ کتاب (در کنار مقالات علمی متعدد) به زبان انگلیسی است؛ از جمله: «ارزش و بحران (۱۹۸۰)، «نظریه‌ی بنیادی سرمایه‌داری»^۵ (۱۹۸۷)، «اقتصاد سیاسی برای سوسیالیسم»^۶ (۱۹۹۵)، و «اقتصاد سیاسی پول و سرمایه‌ی مالی»^۷ (۱۹۹۹، به همراه لاپوویتس). مجموعه مقالات کتاب «ارزش و بحران» (پانویس ۱) درآمد مناسبی برای آشنایی با دیدگاه‌های ایتو و مشارکت وی در توسعه‌ی نظری رهیافت‌های مکتب /ونو در گستره‌ی اقتصاد سیاسی مارکسی است. ایتو از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ پژوهش‌های خود را در فضای دانشگاهی انگلستان و آمریکا پی گرفت، اما همواره در پیوندی نزدیک با دانشوران مکتب /ونو (در ژاپن) بوده و از چهره‌های کلیدی معرف مکتب /ونو بوده است. وی یکی از پنج نفری بود که بازبینی مضمونی ترجمه‌ی سکین از اثر اصلی /ونو (به انگلیسی) را بر عهده داشتند. ایتو هم‌اینک عضو هیئت مشاوران فصل‌نامه‌ی تئوریک مکتب /ونو است.

نکاتی درباره‌ی این ترجمه: (۱) مقاله‌ی حاضر حاوی یادداشت‌هایی توضیحی است که در ترجمه‌ی پیش رو نیز - همانند نوشتار اصلی - همگی در انتهای متن آورده شده‌اند؛ (۲) بخش زیادی از پانویس‌های درج شده در صفحات، شامل نام‌های لاتین مولفان و عناوین مقالات و کتاب‌هاست. باقی پانویس‌ها عمدتاً در بردارنده‌ی معادل‌های لاتین اصطلاحات فنی یا واژه‌هایی است که نقش مهمی در رسانش معنا ایفا می‌کنند. از آنجا که در فرآیند ترجمه گاه تصمیم‌گیری در خصوص نحوه‌ی برگرداندن فارسی برخی اصطلاحات فنی و یا واژه‌های مهم دشوار می‌شود، مترجم با گنجاندن معادل‌های لاتین می‌کوشد تا جای ممکن از میزان وزن سلیقه‌ی شخصی خود بکاهد، و در عوض امکان مشارکت هر چه بیشتر خواننده در فرآیند رسانش معنا را فراهم سازد؛ (۳) برای روان‌تر شدن معنای کلام در متن ترجمه‌شده، گاه واژه‌ها یا عبارت‌ها و توضیحات کوتاهی از سوی مترجم در متن گنجانده شده‌اند که همگی در درون کروشه [] جای گرفته‌اند. برخی توضیحات تکمیلی نیز در پانویس‌ها گنجانده شده‌اند؛ (۴) از آنجا که نوشتار حاضر به لحاظ مضمونی در امتداد مقاله‌ی ترجمه‌شده از سکین (پانویس ۲) است، برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های /ونو و رویکردهای اصلی مکتب /ونو، خواننده‌ی علاقمند را به خواندن مقاله‌ی یاد شده دعوت می‌کنم؛ و (۵) سرانجام اینکه از رفیق ارجمندم فروغ /سدیور بابت بازبینی ترجمه و نکات دقیقی که یادآور شدند سپاسگزارم. طبعاً مسئولیت نارسایی‌هایی ترجمه با مترجم است و پیشاپیش از بازخوردهای احتمالی خوانندگان در این زمینه استقبال و قدردانی می‌کنم.

م. ب. / مهر ماه ۱۳۹۵

5. Makoto Itoh, 1987, *The Basic Theory of Capitalism*.

6. Makoto Itoh, 1995, *Political Economy for Socialism*.

7. Makoto Itoh and Costas Lapavistas, 1999, *Political economy of money and finance*.

رشد و گسترش علم اقتصاد مارکسی در ژاپن

ماکوتو ایتو

مقدمه^۸

سرمایه‌داری جهانی از بحران‌های تورمی پیوسته، و پیامد آن از رکودهایی که مزمین شده‌اند رنج می‌برد. اطمینان به [امکان] یک جهان بهتر از طریق رشد اقتصادی سرمایه‌دارانه عموماً از میان رفته است. تجارب معطوف به کاربست سیاست‌های کینزی و سپس سیاست‌های پولی‌گرایی (monetarist policies) در چارچوب نظام سرمایه‌داری، یکی پس از دیگری ناکارآمدی (اگر نگوئیم زیان‌بار بودن) تمام‌عیار خود در پایان‌دادن به همزیستی فاجعه‌بار نرخ‌های بالای تورم و رکود مزمین (chronic depression) را نشان داده‌اند. اقتصاد نوکلاسیک، از جمله نظریه‌ی کینزی، حتی در ارائه‌ی شالوده‌هایی نظام‌مند برای فهم نارسایی‌ها و معضلات [بحران] موجود ناکام مانده‌اند، چه رسد به ارائه‌ی چاره و علاجی برای آن. بخش مهمی از این ناکامی، ناشی از توهم عام‌تری است که دانش اجتماعی فن‌زده‌ی بورژوازی^۹ دچار آن بوده است. چنین توهمی، یحتمل یکی از ریشه‌های ظهور دوباره‌ی شورش‌های چرخش‌سده‌ای (fin de siècle) در میان نسل‌های جوان‌تر در همه‌ی جوامع سرمایه‌داری است. هرچه قرن حاضر [قرن بیستم] به پایان خود نزدیک می‌شود، احساس اضطراب دلهره‌آوری از حرکت در مسیر یک جاده‌ی بن‌بست تشدید می‌گردد، احساسی که خود بازتابی است از وضعیت واقعی اقتصاد سرمایه‌داری.

نیازی به گفتن نیست که این وضعیت حزن‌آور برآمده از بن‌بست سرمایه‌دارانه نبایستی معادل بن‌بست پیشرفت انسانی تلقی گردد. جای شگفتی نیست که نسل‌های جوان‌تر، خواه در جوامع باختر و خواه در جوامع «جهان سوم»، به‌طور فزاینده‌ای به مارکسیسم علاقمند شده‌اند، چرا که آن‌ها می‌کوشند تا در آینده‌ی پیش روی خود راه بدیلی برای خروج از این بحران بیابند. علم اقتصاد مارکسی حداقل می‌تواند شالوده‌ی درست و محکمی برای مطالعات علمی درباره‌ی سرمایه‌داری، با همه‌ی ویژگی‌های تاریخی آن، فراهم سازد. نظریه‌های مارکسی [مربوط به] ارزش و بحران، به‌ویژه برخلاف نظریه‌های نوکلاسیکی قیمت‌ها و رشد اقتصادی، از پتانسیل نیرومندی برای توضیح و روشن‌سازی ویژگی‌های تاریخ معین و تضادهای درونی اقتصاد سرمایه‌داری برخوردارند.

اگرچه نظریه‌های مارکسی درباره‌ی ارزش و بحران، مستقیماً تحلیل‌گامی از بحران اخیر سرمایه‌داری^{۱۰} [دهه‌ی ۱۹۷۰] عرضه نمی‌کنند، اما می‌توانند به‌منزله‌ی معیارهای (standards) مهمی برای تحقیقات تجربی عمل کنند. هرچقدر درک ما از این نظریه‌ها انضمامی‌تر گردد، یعنی هر قدر از رویکردهای بسیار انتزاعی، بسیار مکانیکی یا بسیار

8. برگرفته و گزیده‌ای از مقدمه‌ی نویسنده بر کتاب «ارزش و بحران».

9. Technical bourgeois social science

10. [با توجه به زمان انتشار کتاب حاوی این متن (۱۹۸۰)، روشن است که بحران اقتصادی مورد اشاره‌ی نویسنده، بحران دهه‌ی ۱۹۷۰ است. ام.]

تکه-تکه شده (fragmented) پرهیز کنیم، فهم ما از دنیای کنونی خطای کمتری خواهد داشت. اما در تاریخ طولانی مارکسیسم زمین مساعد این نظریه‌های پایه‌ای به‌طور کامل بارور نشده است. از یک سو، مارکسی‌ها گرایش بدان داشته‌اند که نظریه‌های مارکس در کاپیتال را بسیار کامل‌تر از آن تلقی کنند که در جاهایی نیازمند گسترش و تکمیل باشد، در حالی که مارکس به‌واقع اتمام بسیاری از موضوعات مهم را به ما سپرده است. از سوی دیگر، چنین گرایشی مقارن بوده است با انتقادات بیرونی ضد مارکسی، که بدون فهم کارکردها و بسترهای نظریه‌های مارکس همواره تکرار شده‌اند. گرایش اخیر خود همچنین با پاک‌سازی نظریه تحت سلطه‌ی استالینیسیم تشدید شد، روندی که با وضعیت‌های مساله‌ساز حاضر در *جوامع پسا انقلابی* (تعبیر *پل سوئیزی* در کتاب «جامعه‌ی پسا انقلابی»¹¹) پیوند دارد.

رشد اقتصاد سیاسی مارکسی در ژاپن، که سرآغاز آن به جنگ جهانی اول بازمی‌گردد، نسبتاً از سنگ‌واره‌سازی (fossilization) اندیشه‌ها و نظریه‌های پایه‌ای ایمن مانده است. اگرچه جزم‌گرایی وابسته به شوروی [در آنجا نیز] نفوذ نیرومندی داشته است، مکتب‌های فکری رقیب سر برآوردند و از همان سال‌های آغازین دوره‌ی میان دو جنگ جهانی، مباحثات [نظری] جالبی شکل گرفت که هم به نظریه‌های پایه‌ای کاپیتال مربوط می‌شد، و هم به ویژگی‌های سرمایه‌داری ژاپن در مراحل رشد و توسعه‌ی آن پس از آغاز اصلاحات میجی¹² در ۱۸۶۸. تازه پس از پایان جنگ جهانی دوم، مارکسیسم ژاپنی امکان یافت و قادر شد که در دانشگاه‌ها احیا گردد. بدین ترتیب، مارکسیسم ژاپنی توانان از طریق جذب بخش اعظم مهم‌ترین نوشته‌های مارکسیست‌های خارجی، و نیز پی‌گیری و تعمیق بحث‌های داخلی رشد یافت. به‌طور خاص، رشد مکتب *اونو*، بر پایه‌ی آثار اندیشمند فقید *کوزو اونو* (Kozo Uno)، نقش چشم‌گیری در فعال‌سازی مباحثات و پژوهش‌های مارکسی داشت.

اونو بر این باور بود که خودمختاری نسبی مطالعات مارکسی در علوم اجتماعی، برای توان بخشیدن به شالوده‌ی مدعیات سوسیالیستی اهمیت دارد. وی همچنین باور داشت که چنین مطالعاتی باید از کنترل سیاسی یا هرگونه گرایش‌های فرقه‌ای افراد [پژوهنده] رها باشد. همچنان که در اثر اصلی *اونو* («اصول اقتصاد سیاسی») می‌خوانیم، او از طریق بازنویسی و بازسازی تمامی مضامین نظری کاپیتال در قالب یک نظام منطقی مسنجم‌تر و موجزتر، کوشید با پالودن نظریه‌ی ارزش و نظریه‌ی بحران مارکس، صورت‌بندی اصیل و خالصی از آنها عرضه کند.

هنگامی که نخستین بار در سال ۱۹۷۴ طی سفر به انگلستان و آمریکا به تدریج با مارکسیست‌ها و دانش‌جویان باختر ارتباط برقرار کردم، خیلی زود متوجه اهمیت معرفی رویکردهای ژاپنی به اقتصاد مارکسی به دنیای باختر شدم؛ و اینکه این مداخلات نظری، خواه به‌لحاظ روش‌شناختی و خواه به‌لحاظ مضمون نظری، برای گسترش و تعمیق قلمرو

11. Paul Sweezy, 1980, *Post-revolutionary Societies*, Monthly Review Press.

12. [اصلاحات میجی (Meiji Restoration) ناظر بر اصلاحاتی زیرساختی در جهت مدرن‌سازی ژاپن است که سرآغاز آن به شروع زمام‌داری امپراطور میجی (۱۸۶۸) بازمی‌گردد. امپراتور جدید در مراسم تاج‌گذاری‌اش بر مبنای سوغندنامه‌ای ۵ ماده‌ای رشد بنیادها را صحتی و مدرنیزاسیون در ژاپن را در دستور کار حکومت امپراطوری ژاپن قرار داد. از پیامدهای مهم اصلاحات میجی، تسهیل گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه در ژاپن و نیز رشد قدرت نظامی و سیاست‌های میلیتاریستی این کشور بود. همچنین، یکی از مفاد ۵ گانه‌ی این سوغندنامه، «جستجوی جهانی دانش به منظور تقویت بنیاد حکومت امپراتوری» بود. دوران اصلاحات میجی را عموماً از سال ۱۸۶۸ تا زمان مرگ امپراتور میجی (۱۹۱۲) در نظر می‌گیرند. /م.]

مطالعات مارکسیستی در باختر مفید خواهد بود. اما بنا به دلایلی، یک معرفی صرف از دستاوردهای حاضر و آماده‌ی مارکسیسم ژاپنی برای این مقصود بسنده به نظر نمی‌رسید. از سوی دیگر، روشن‌سازی اهمیت و مناسبت رویکردهای ژاپنی در مباحثات متاخر باختر، نیازمند آن بود که فراز و فرود مسیر پژوهشی خودم¹³ را پی بگیرم.

رشد و گسترش علم اقتصاد مارکسی در ژاپن

پژوهش‌های اقتصادی مارکسی در ژاپن یک سنت آکادمیک غنی را شکل می‌دهد که گستره‌ی زمانی نیم قرن گذشته [پیش از ۱۹۸۰] را در برمی‌گیرد. به لحاظ کمی، شمار اقتصاددان‌های مارکسی و نوکلاسیک به طور نسبی در سطحی هم‌تراز با هم قرار دارد [۱]. بسیاری از اقتصاددانان دانشکده‌های اقتصاد واحدهای درسی و نیز موقعیت‌های تدریس در حوزه‌ی اقتصاد مارکسی ارائه می‌کنند، اگرچه این درس‌ها عموماً در چارچوب واحدهای درسی اقتصاد، تحت عنوان «مارکسی» دسته‌بندی نمی‌شوند. برای مثال، دانشجویان دانشگاه توکیو، دوره‌ی درسی خود را با درسی تحت عنوان «نظریه‌ی اقتصاد ۱» شروع می‌کنند، که بر اساس نظریه‌ی مارکس بنا شده است، و سپس در درس «نظریه‌ی اقتصاد ۲» با اصول نوکلاسیکی آشنا می‌شوند.

به‌طور عام، دانشی از علم اقتصاد مارکسیستی و فهمی پایه‌ای از مارکسیسم، کم‌ابیش یکی از پیش‌شرط‌های اساسی تعلق به فضای روشنفکری در ژاپن است. این امر شاید توضیح بدهد که چرا یک نظریه‌پرداز نسبتاً نامتخصص در زمینه‌ی اقتصاد مارکسی، شیگیتو تسورو¹⁴ [۲]، و یک اقتصاددان تماماً نوکلاسیک، میشیو موریشیما¹⁵، قادرند درک عمیقی از نظریه‌های اقتصادی مارکس عرضه کنند. با این حال، جریان اصلی علم اقتصاد مارکسی در ژاپن تقریباً به طور کامل نزد حلقه‌های آکادمیک باختر ناشناخته مانده است. اگر چه تقریباً همه‌ی آثار مهم گستره‌ی اقتصاد مارکسیستی به ژاپنی ترجمه شده‌اند، یا توسط مارکسیست‌های ژاپنی بسط و کاربرت یافته‌اند، م‌وازنه‌ی ترجمه‌ای در این حوزه بسیار نامتعادل بوده است.

به‌نظر می‌رسد که جوشش اخیر پژوهش‌های جدی مارکسی در جهان باختر فرصت مناسبی فراهم ساخته است تا رویکردهای ژاپنی به اقتصاد سیاسی به میزان هر چه بیشتری به پژوهش‌گران جوامع باختر عرضه گردد. برخی از این آثار پیش از این به خوانندگان غربی معرفی شده‌اند¹⁶ [۳]. هدف این مقاله آن است که طرحی کلی از توسعه‌ی تاریخی اقتصاد مارکسی در ژاپن ارائه دهد، که می‌تواند برای رشد دامنه‌ی ارتباطات علمی میان اقتصاددانان مارکسی ژاپنی و

13. چهارمین مقاله‌ی کتاب حاضر، خلاصه‌ای است از سهم نظری نویسنده در نظریه‌ی بحران، که شکل کامل آن به سال ۱۹۷۳ در ژاپن انتشار یافت.

14. Shigeto Tsuru

15. Mishio Morishima

16. [نویسنده در این یادداشت به مقاله‌ی توماس سکین (۱۹۷۵) در معرفی مکتب اونو ارجاع می‌دهد، که در این زمینه نخستین نوشتار جامع به زبان انگلیسی، و متنی مرجع برای آشنایی فشرده با این نحله‌ی نظری به شمار می‌رود. ترجمه‌ی فارسی این مقاله با مشخصات زیر در تارنمای [کارگاه دیالکتیک](#) قابل دسترسی است:

توماس سکین: «مکتب اونو: مشارکتی ژاپنی در اقتصاد سیاسی مارکسی»، برگردان: مانیا بهروزی]

باختری مفید واقع شود. از آنجا که ارائه‌ی حتی خلاصه‌ای از آثار اصلی اقتصاددانان مارکسی ژاپنی در یک چارچوب فشرده آشکارا ناممکن است، من خود را به مرور آنچه موضوعات اصلی مباحثات میان آن‌ها بوده است، محدود می‌کنم.

تاریخ علم اقتصاد مارکسی در ژاپن را می‌توان به سه دوره‌ی زمانی عمده تقسیم کرد، که هر یک از دو جنگ جهانی مرزهای برساننده‌ی آن هستند. با این حال، هدف من آن نیست که صرفاً یک ترتیب‌بندی زمانی ارائه کنم، بلکه می‌خواهم نشان دهم که چرا و چگونه [علم] اقتصاد مارکسی چنین استوار در ژاپن ریشه دوانید و توسعه یافت. برای این منظور، پس از بررسی مناسباتی که مشخصه‌ی دوره‌ی بین دو جنگ بودند، به مرور مناسبات بین مارکسیست‌ها و مکتب نوکلاسیک می‌پردازم و در ادامه، این مساله را واری می‌کنیم که چگونه مباحثات پیش از جنگ دوم جهانی تداوم یافتند و رفع شدند، به‌ویژه در پیوند با ظهور مکتب *اونو* پس از جنگ [دوم جهانی]؛ سنتی فکری که خود من نیز به آن تعلق دارم. برای تأمین چنین هدفی، کوشیده‌ام دیدگاهی ابژکتیو [عینی] را انتقال دهم که در آن ایده‌های نظری خود من، تدارک چشم‌اندازی منسجم و نه انحرافی در پژوهش را دنبال کنند.

۱. دوره‌ی پیش از جنگ جهانی اول

اصلاحات میجی (از سال ۱۸۶۸) به نظام حکمرانی فئودالی توکوگاوا¹⁷، که از سال ۱۶۰۳ برقرار بود، پایان داد و سرآغاز توسعه‌ی سرمایه‌دارانه در ژاپن شد. سرمایه‌داری ژاپن در مواجهه با ضرورت مقابله با دیگر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری که در آستانه‌ی ورود به مرحله‌ی امپریالیستی بودند، مسیر واردات سریع تکنیک‌ها و فناوری‌های صنعتی پیشرفته را اختیار کرد. نظریه‌ی اقتصادی نیز مسیر مشابهی را دنبال کرد و در مدت کوتاهی شماری از نظریه‌ها از باختر وارد [ژاپن] شد. مکتب کلاسیک¹⁸، مکتب تاریخی آلمان¹⁹، مکتب مارکسی، و بعدها مکتب مطلق‌بیت‌نهایی²⁰،

17. Tokugawa

18. [نظریه‌ی اقتصادی کلاسیک (Classical Economic Theory): اقتصاد کلاسیک غالباً نخستین مکتب اقتصادی مدرن شناخته می‌شود، که از میانه‌ی قرن هجدهم تا میانه‌ی قرن نوزدهم وسیعاً رواج داشت. بنیان‌گذاران اصلی اقتصاد کلاسیک (فارغ از تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ی آنها) عبارتند از: *آدام اسمیت*، *ژان باتیست سه* (Jean-Baptiste Say)، *دیوید ریکاردو*، *رابرت مالتوس* و *جان استوارت میل*. اقتصاددانان کلاسیک مدعی بودند که بازارهای آزاد، وقتی در آنها مداخله‌ی صورت نگیرد، خود را تنظیم می‌کنند. *آدام اسمیت* برای بیان این منظور، استعاره‌ی «دست نامرئی» را به کار گرفت، که بدون نیاز به هرگونه مداخله‌ی خارجی بازارها را به سوی «تعادل طبیعی» سوق می‌دهد. /م.]

19. [مکتب تاریخی آلمان (German historical school): این مکتب که صورت‌بندی اولیه‌ی آن حدوداً از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۷۰ رواج داشت، واکنشی در برابر مکتب *اقتصادی کلاسیک* بود و اصول عمده‌ی آن (نظیر مطلق‌سازی و تعمیم بی‌محابای قوانین اقتصادی، کاربست روش قیاس، درک ابزاری صرف از نیروهای مولد، و نظریه‌ی خودخواهی و نفع شخصی) را مورد انتقاد قرار می‌داد. بنیان‌گذاران این مکتب عبارتند از: *فریدریش لیست* (Friedrich List)، *ویلهلم روشر* (Wilhelm Roscher) و *هیلدبراند* (Bruno Hildebrand). /م.]

20. [مطلوبیت نهایی (marginal utility): در علم اقتصاد متعارف، *مطلوبیت/فایده* عبارتست از رضایت یا سودمندی حاصل از مصرف یک کالا یا نوعی از خدمات؛ یعنی *مطلوبیت کیفیتی* است که کالایی را برای افراد خواستنی می‌کند. به *مطلوبیت حاصل از کل* کالاهای مصرف شده *مطلوبیت کل* (total utility) می‌گویند. *مطلوبیت حاشیه‌ای* (marginal utility) یا *نهایی* یک کالا یا نوعی از خدمات عبارتست از تغییر در میزان *مطلوبیت کل* با افزایش یا کاهش اندک در میزان مصرف آن کالای معین در یک دوره‌ی زمانی مشخص (یا شیب نمودار زمانی *مطلوبیت کل*). *آلفرد مارشال* (Alfred Marshall) از چهره‌های شاخص بنیان‌گذار مکتب «مارژینالیسم» شناخته می‌شود. رویکرد نظری این مکتب همچنین در شکل‌گیری

همگی کمابیش با همان ترتیب ظهور تاریخی آنها در کشورهای باختر به زبان ژاپنی ترجمه شدند، هر چند این بازه‌ی زمانی [ترجمه] به طور قابل توجهی فشرده بود.

در دو دهه‌ی نخست پس از آغاز اصلاحات میجی مکتب [اقتصادی] کلاسیک مسلط بود. برای مثال، /.ف. فنولوسا²¹ [۴]، که از سال ۱۸۷۸ برای تدریس اقتصاد در دانشگاه توکیو، از ایالات متحد دعوت شده بود و جانشین او/ینریوو تاجیری²² هر دو کتاب *اصول اقتصاد سیاسی* (۱۸۴۸) *جان استوارت میل*²³ را به عنوان منبع درسی خود مورد استفاده قرار داده و بر اهمیت نظریات *میل* تأکید نهادند. همچنین، یوکیچی فوکوزاوا²⁴، بنیان‌گذار دانشگاه کیو (Keio)، کوهی کاند²⁵ و اوکیچی تاگوچی²⁶ نیز نظریه‌ی کلاسیک را به همراه جانب‌داری آن از لیبرالیسم سیاسی وارد فضای آکادمیک ژاپن ساختند [۵].

با این حال، نظریه‌ی اقتصادی متعارف برای ویژگی‌های خاص و پیچیده‌ی رشد اقتصادی ژاپن چندان مناسب نبود. دولت میجی بسی دورتر از تعقیب یک سیاست *لسه فر* (اقتصاد آزاد)، خود ساخت کارخانه‌های مدرن، بندرگاه‌ها و معادن را بر عهده گرفت، که البته چندی بعد (عمدتاً در دهه‌ی ۱۸۸۰) با قیمت‌های نازل و تحت شرایطی بسیار مساعد به سرمایه‌داران برجسته فروخته شدند. هزینه‌های نظامی‌گری و گسترش بازارهای ژاپن به گره و منچوری پس از جنگ‌های چین-ژاپن²⁷ (۱۸۹۴-۱۸۹۵) و روسیه-ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) تکانه‌ی نیرومندی به رشد صنایع سرمایه‌دارانه بخشید. شاخص خروجی کارخانجات²⁸ از میزان ۱۱.۱ درصد در سال ۱۸۹۰ به ۴۲.۴ درصد در سال ۱۹۰۰، و ۷۳.۹ درصد در سال ۱۹۱۰ رسید؛ و سرانجام در سال ۱۹۱۴ به ۱۰۰ درصد رسید [۶]. به‌رغم این، تا سال ۱۹۰۷ تنها ۱۵.۱ درصد جمعیت شاغل در حوزه‌ی تولید صنعتی اشتغال داشت، و ۶۱.۷ درصد جمعیت باقی‌مانده [ی شاغلان]، در حوزه‌ی کشاورزی و جنگل‌داری فعالیت می‌کردند. در دهکده‌های روستایی ارتش ذخیره‌ی عظیمی از محروم‌شدگان در خدمت پایین‌نگاه داشتن دستمزد کارگران صنعتی (و خنثی‌سازی افزایش‌های مقطعی آن) در شهرها قرار داشت. در تقابلی قوی با رشد سریع تولید سرمایه‌دارانه، فقر و نا-امنی معیشتی دهقانان و کارگران مزدی تداوم داشت. خیزش کارگران در شهرها (از جمله، کارزارهای ضد جنگ) به موازات ایدئولوژی‌های سوسیالیستی رشد و گسترش می‌یافت. این‌گونه اعتراضات در آستانه‌ی قرن بیستم به سطحی رسیده بود که توجهات عمومی وسیع‌تری را برمی‌انگیخت. بنابراین، دهه‌ی ۱۸۹۰ شاهد جابجایی کانون توجهات از ویژگی‌های کلی و جهان‌شمول فرآیندهای اقتصادی به [سمت] بررسی خصلت‌های ویژه‌ی ملی و تاریخی آن بود. به بیانی نظری، این به معنای آن بود که چرخشی از نظریه‌های کلاسیک به سمت مکتب تاریخی آلمان، که داعیه‌های جهان‌شمول نظریه‌ی اقتصاد کلاسیک را

آرای اندیشمندان مکتب نوکلاسیک (نظیر بنیان‌گذاران مکتب اتریش: کارل منگر و بوهم باورک) مؤثر بوده است. /م.

21. E. F. Fenollosa (1853-1903)

22. Inerivo Taajiri (1850-1924)

23. John Stuart Mill

24. Yukichi Fukuzawa (1835-1901)

25. Kohei Kanda (1830-1989)

26. Ukichi Taguchi (1855-1905)

27. Sino-Japanese war

28. index for the output of manufactures

مورد حمله قرار می‌داد، رخ داده بود. اندیشه‌های مکتب تاریخی آلمان توسط دو استاد آلمانی اقتصاد، راتگن²⁹ و اگرت³⁰ که به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۸ در دانشگاه توکیو تدریس می‌کردند، و نیز توسط استاد کنزو واداگاکا³¹ در این دانشگاه اشاعه یافت. به دنبال آن، ورود نظام‌مندتر آرا و شیوه‌های فکری لین مکتب از طریق نسل‌های بعدی پژوهش‌گران، نظیر تاکانو، یاهاگی و فوکودا انجام گرفت.

به طور مشخص، نمایندگان جوان‌تر مکتب تاریخی آلمان، شامل گوستاو اشمولر³²، آدولف واگنر³³، و لویو برنتانو³⁴، از محبوبیت بیشتری برخوردار بودند. در سال ۱۹۰۷ هواداران این مکتب، «انجمن ژاپنی سیاست اجتماعی»³⁵ را در هم‌چشمی با «انجمن آلمانی سیاست اجتماعی» تاسیس کردند [۷]. این انجمن با تأکیدات توامان نمایندگان جوان‌تر مکتب تاریخی [آلمان] بر رویکرد تاریخی و رویکرد اخلاقی توافق نظر داشت و به اهمیت سیاست‌های اجتماعی برای کاهش تنش‌های میان کار و سرمایه اشاره می‌کرد؛ نقطه‌ای که در آن هم با مارکسیسم و هم با مکتب کلاسیک درگیر می‌شد.

فوکودا³⁶ نماینده‌ی شاخصی از این رویکرد «انجمن ژاپنی سیاست اجتماعی» بود. درس‌گفتارها و سمینارهای او در «کالج تجارت توکیو» (که بعدها به دانشگاه هیتوتسوباشی Hitotsubashi بدل شد) نفوذ قابل توجهی بر روی مخاطبانش داشت. برخورد این انجمن با مارکسیست‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای تفاوت با مدارا بود، جوی که به نظریه‌پردازان چپ‌گرایی چون سن کاتایاما³⁷ و هیساشی آسو³⁸ اجازه‌ی عضویت می‌داد؛ کسانی که هم‌زمان در حال پرورش چشم‌اندازی آشکارا سوسیالیستی‌تر برای آینده‌ی انجمن بودند [۸].

جنبش سوسیالیستی در ژاپن در دهه‌ی ۱۸۹۰ تحت تأثیر خیزش‌های کارگری، تلاش‌های معطوف به تاسیس اتحادیه‌های کارگری، جنبش برای حق رأی عمومی³⁹، و جنبش ضد جنگ (که طی جنگ چین-ژاپن و پس از آن برپا شده بود) شروع به رشد کرد. نخستین حزب سوسیال دموکرات در ژاپن در سال ۱۹۰۱ توسط افرادی چون کوتوکو⁴⁰، کاتایاما⁴¹، ایسو آبه⁴² بنا نهاده شد، هرچند در همان روز تاسیس ممنوع اعلام گردید. اندیشه‌های حزب سوسیال دموکرات آلمان و آرای سوسیالیست‌های مسیحی مانند کاتایاما (که ایده‌هایش را طی اقامتش در ایالات متحد پرورش داده بود) در زمینه‌سازی شکل‌گیری این حزب نقش مهمی داشتند.

با این حال، هنگامی که نیاز به زیربنای نظری برای سوسیالیسم فزونی گرفت، نفوذ مارکسیسم [در این حزب] غلبه

29. K. Rathgen (1856-1919)

30. Ü. Eggert

31. Kenzo Wadagaki (1849-1919)

32. Gustav Schmoller

33. Adolf Wagner

34. Lujo Brentano

35. Japanese Society for Social Policy

36. Tokuzo Fukuda (1874-1930)

37. Sen Katayama (1859-1933)

38. Hisashi Aso (1891-1940)

39. universal suffrage

40. Shusui Kotoku (1871-1911)

41. S. Katayama

42. Isoo Abe (1865-1949)

یافت. برای نمونه، کتاب‌های «ماهیت سوسیالیسم» (۱۹۰۳) اثر کوتوکو، «سوسیالیسم ما» (۱۹۰۳) اثر کاتایاما، و «طرح سوسیالیسم» (۱۹۰۴) به قلم ساکائی⁴³ و موری چیکا⁴⁴، همگی در پی آن بودند که ایده‌های مارکسیستی را به عنوان شالوده‌ای برای سوسیالیسم معرفی کنند. نخستین ترجمه‌ی «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) توسط ساکائی و کوتوکو به سال ۱۹۰۴ در «نشریه‌ی هفتگی خلق مشترک»⁴⁵ انتشار یافت.

در سال ۱۹۰۷ معرفی فشرده‌ای از نخستین پاره‌های کاپیتال توسط هیتوشی یاماوا⁴⁶ در «نشریه‌ی خلق مشترک اوزاکا» منتشر گردید. بدین ترتیب، مطالعه‌ی اقتصاد مارکسیستی در ژاپن، به‌مثابه‌ی تلاشی برای بنا نهادن چارچوبی نظری برای سوسیالیسم آغاز شد، و از سوی سوسیالیست‌های فعال در بیرون از محیط‌های آکادمیک پی گرفته شد [۹]. اگرچه این پیش‌روئی سریع بود، محرک اصلی همچنان محدود به تلاش‌هایی بود که در جهت انتقال پایه‌های نظری مارکسیسم و اقتصاد مارکسیستی به ژاپن می‌کوشید.

در سال ۱۹۱۱، در پی محاکمات مربوط به «خیانت تایگی یاکو-جیکن»⁴⁷ در سال ۱۹۱۰، که طی آن متهمان به توطئه برای قتل امپراتور محکوم شدند، دوازده سوسیالیست از جمله کوتوکو و موری چیکا اعدام شدند. سال‌های پس از آن شاهد شدت‌یابی سرکوب جنبش سوسیالیستی و پژوهش‌های مارکسیستی بود، که هر دوی آن‌ها وارد یک «دوره‌ی رکود» ده‌ساله [اصلی: «دوره‌ی زمستان»⁴⁸] شده بودند.

۲. مباحثات پرشور دوره‌ی بین دو جنگ

۲-الف) پس‌زمینه

امکان انقلاب سوسیالیستی که توسط انقلاب روسیه نمایان شده بود، جنبش‌های وسیع و نیرومندی را در شماری از کشورهای اروپایی در جهت برقراری سوسیالیسم و گسترش دموکراسی برانگیخت. انقلاب روسیه همچنین بر فضای اجتماعی و سیاسی ژاپن تأثیر گذاشت. از سوی دیگر، در میان دغدغه‌های دهه‌ی ۱۹۲۰، جنبش برقراری حق رأی عمومی دغدغه‌ی غالب بود.

اگرچه جنگ جهانی اول همچون محرکی نیرومند برای سرمایه‌داری ژاپنی عمل کرده بود، افزایش پنج-برابری شاخص تولیدکنندگان⁴⁹ بین سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹، بحران پسا-جنگ در سال ۱۹۲۰، بحران مالی ۱۹۲۷، و بحران جهانی ۱۹۲۹ مشکلات مداومی را بر سرمایه‌داری ژاپن تحمیل کردند [۱۰]. یک پاسخ از سوی [بخش] سرمایه‌ی مالی، تحت سیطره‌ی خاندان زایباتسو⁵⁰، آن بود که فرآیند شکل‌بخشیدن به کارتل‌ها را، که بعد از جنگ روسیه-ژاپن (۱۹۰۵) آغاز شده بود، در جهت رشد کارتل‌های انحصاری شدت بخشد [۱۱]. در قطب دیگر، بسیاری از کسب‌وکارهای خرد آسیب

43. Toshihiko Sakai (1863-1933)

44. Unpei Morichika

45. Shukan Heiman Shinbun

46. Hitoshi Yamakawa (1880-1958)

47. Taigyaku-Jiken treason

48. period of winter

49. index of manufacturers

50. Zaibatsu family

دیدند، و کارگران و دهقانان تنگناهای عظیمی را متحمل شدند. امکان افزایش دستمزدها به موازات هر گونه رشد ممکن در صنعت، عمدتاً به واسطه‌ی تداوم وجود ارتش ذخیره‌ی عظیم روستایی سد شده بود: در سال ۱۹۳۰ کشاورزی و جنگلداری همچنان ۴۷.۸ درصد جمعیت شاغلین را در بر می‌گرفت، درحالی‌که سهم کارگران تولیدی در حد ۱۹.۸ درصد باقی‌مانده بود.

پایه‌ی دوام و بقای جنبش سوسیالیستی از طریق رشد سریع اتحادیه‌های کارگری، ستیزهای میان دهقانان و مالکان زمین، جنبش برای حق رأی عمومی فراهم شد. حزب کمونیست ژاپن در سال ۱۹۲۲ تاسیس شد و اگرچه موقتاً در سال ۱۹۲۴ منحل گردید، بار دیگر در سال ۱۹۲۶ تحت هدایت کمینترن سازمان‌دهی شد. دو حزب سیاسی دیگر، «حزب جبهه‌ی خلقی اجتماعی^{۵۱}» و «حزب کارگران و دهقانان ژاپن^{۵۲}» نیز در همان دوره سازمان یافتند. دو دهه‌ی پس از جنگ جهانی اول شاهد احیا و بسط مداوم مطالعات و پژوهش‌های فعال مارکسی بود، که این بار استادان، معلمان جوان‌تر، و دانشجویان دانشگاه‌ها و همچنین سوسیالیست‌های غیرآکادمیک را در بر می‌گرفت. طی این دوره، بنیادهای یک سنت آکادمیک قوی در حوزه‌ی اقتصاد مارکسی پا گرفت. این دوره همچنین شاهد تاسیس دانشکده‌های مجزای اقتصاد، از دل دانشکده‌های حقوق (چارچوب دانشگاهی پیشین آموزش دانش اقتصاد) بود. همچنین در دانشگاه‌هایی که پیش از آن فاقد گروه مطالعات اقتصادی بودند، به‌طور فزاینده کرسی‌هایی برای مطالعه‌ی اقتصاد ارائه شد. بسیاری از این سمت‌های دانشگاهی توسط دانشوران جوان ژاپنی که مجذوب اقتصاد مارکسیستی شده بودند و عمدتاً در آلمان تحصیل کرده بودند اشغال شد. این تغییرات تأثیری قوی بر فضای فرهنگی عمومی حاکم بر ژاپن در این دوران بر جای گذاشت.

در دوران بین دو جنگ شماری از آثار مهم مارکسیستی به زبان ژاپنی برگردانده شد. نخستین ترجمه‌ی کامل کاپیتال، به همت تاکاباتاکه^{۵۳} بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ منتشر شد [۱۲]. همچنین، نخستین دوره‌ی کامل (در آن زمان) مجموعه آثار گردآوری‌شده‌ی مارکس و انگلس بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳ ترجمه و انتشار یافت، که شامل ۲۷ مجلد و حاوی ۳۱ کتاب مجزا، به‌همراه یک مجلد جداگانه بود. مجموعه آثار گردآوری‌شده‌ی لینن در ده مجلد بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ منتشر گردید.

در آن مقطع از تاریخ ژاپن، سه مجادله نظری مهم به منزله‌ی کانون محوری و محرک بعدی مطالعات در اقتصاد مارکسی عمل کردند: نظریه‌ی ارزش، رانت زمین، و سرشت تاریخی سرمایه‌داری ژاپنی.

۲-ب) مباحثات نظری درباره‌ی نظریه‌ی ارزش

مناقشه بر سر نظریه‌ی ارزش مارکس، نخست حاوی مباحثاتی میان مارکسیست‌ها و غیرمارکسیست‌ها بود. مارکسیست‌ها در تلاش برای پاسخ‌گویی به انتقاداتی که از سوی غیرمارکسیست‌ها مطرح شده بود، مجبور بودند که مطالعات نظام‌مندتری را درباره‌ی نظریه‌ی مارکس پی بگیرند، که این به نوبه‌ی خود زمینه‌ساز شکل‌گیری مباحثاتی در

51. Social Popular Front Party (Shakai-Minshu To)

52. Japanese Workers and Peasants Party (Nihon Rono To)

53. Motoyuki Takabatake

میان خود آنان گردید.

مقاله‌ی شینزو کوئیزومی⁵⁴ درباره‌ی مشکل نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش و نرخ میانگین سود، یکی از نخستین و جدی‌ترین انتقادات به نظریه‌ی مارکس بود، اگرچه خود اساساً تکراری از نقد بوهم-باورک [به مارکس] بود [۱۳]. هیجی کتا⁵⁵ و تاکادا⁵⁶ نقد کوئیزومی را پی گرفتند. نقدهای متقابل، در دفاع از نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش مارکس، از سوی یاماگاو، تاکاباتاکه، کاواکامی⁵⁷، کوشیدا⁵⁸، یامادا⁵⁹، مائیده⁶⁰، و ساکی ساکا⁶¹ عرضه شد. بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰، مباحثات مربوط به نظریه‌ی ارزش، مباحثات محوری میان مارکسیست‌ها بود [۱۴].

در آغاز، شماری از مارکسیست‌ها بر اساس تفسیری نادرست از مارکس استدلال می‌کردند. برای نمونه، کاواکامی بر این نظر بود که مفهوم ارزش نزد مارکس ناظر بر فداکاری (sacrifice) و رنجی بود که مردم برای تهیه‌ی کالاهای ضروری متحمل می‌شدند. اگرچه کاواکامی می‌خواست اثباتی به‌لحاظ منطقی ضروری و بنابراین تردیدناپذیر برای نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش فراهم کند که ریشه در سرشت فعالیت انسانی داشته باشد، تفسیر او از نظریه‌ی مارکس تماماً اشتباه بود. کاواکامی مفهوم ارزش و بنابراین مفهوم اقتصاد کالایی را، درست همانند نحوه‌ی پنداشت مکتب کلاسیک، به‌منزله‌ی ویژگی‌های ابدی جامعه‌ی انسانی در نظر گرفته بود. در واقع، مارکس کوشیده بود تا از طریق نقد اقتصاد کلاسیک، خصلت تاریخی مناسبات ارزش و [خصلت تاریخی] تولید سرمایه‌دارانه‌ی مبتنی بر مناسبات ارزش را نشان دهد. دو سال بعد، کوشیدا با اشاره به تفسیر نادرست کاواکامی از نظریه‌ی ارزش مارکس، کوشید وی را متقاعد سازد تا دیدگاه خود را مورد بازنگری قرار دهد [۱۵].

تا جایی که به انسجام و پیوند نظری میان نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش در جلد اول کاپیتال و نظریه‌ی قیمت تولید در جلد سوم کاپیتال مربوط می‌شود، کوشیدا مدعی شد که اولی (نظریه‌ی ارزش) نباید همچون یک فرض منطقی صرف تلقی گردد. در نظر او، رابطه‌ی میان ارزش‌ها و قیمت‌های تولید می‌باید به‌عنوان یک توالی تاریخی-منطقی در امتداد توسعه از یک جامعه‌ی تولیدکنندگان کالایی ساده⁶² به یک جامعه‌ی سرمایه‌داری نگریسته شود. بدین طریق، کوشیدا نقد متقابل هیلفردینگ به بوهم-باورک را بازآفرینی کرد، و این نقد سپس تا [مقطع] جنگ جهانی دوم به تفسیری معیار از نظریه‌ی ارزش مارکس [در مباحثات ژاپن] بدل شد. در همان سال، [به موازات کوشیدا]، یامادا نیز نگرش مشابهی را عرضه کرد، هرچند بعدها یامادا و کوشیدا در خصوص مناقشه‌ی مربوط به سرشت سرمایه‌داری ژاپن شدیداً به مخالفت با نظرات هم برخاستند [۱۶].

چنین تفسیری از نظریه‌ی ارزش مارکس، در اصل [نخستین بار] از سوی انگلس در نوشتار تکمیلی او بر مجلد سوم

54. Shinzo Koizumi (1888-1965)

55. Seibi Hijikata

56. Yasuma Takada

57. Hajime Kawakami (1879-1946)

58. Tamizo Kushoida (1885-1934)

59. Moritaro Yamada

60. Chogoro Maeide (1891-1964)

61. Itsuro Sakisaka

62. a society of simple commodity producers

کاپیتال طرح شده بود، جایی که او فصل دهم جلد سوم کاپیتال را به عنوان «فرازی گمراه کننده»⁶³ معرفی می‌کند. انگلس از دیدگاه کنراد/اشمیت⁶⁴ درباره‌ی قانون ارزش، یعنی از تلقی وی از قانون ارزش به‌سان «فرضیه‌ای علمی که برای توضیح فرآیند مبادله‌ی بالفعل وضع شده است»، انتقاد کرد. انگلس تلاش کرد با نشان دادن چگونگی عملکرد قانون ارزش در درون یک جامعه‌ی تولیدکنندگان کالایی ساده، بر پایه‌های تاریخی و مادی این قانون تأکید بگذارد (Capital, III: 895) [۱۷]. نه فقط هیلفردینگ و برخی مارکسیست‌های ژاپنی، بلکه همچنین پژوهش‌گران روسی و برخی نویسندگان باختر، مانند رونالد میک⁶⁵، در این خصوص موضع انگلس را اقتباس کردند [۱۸]. اما چنین درکی حامل برخی مشکلات جدی و بنیادی است.

سنگ بنای قانون ارزش مارکس تعیین‌یابی ارزش‌های کالاها توسط زمان کار به لحاظ اجتماعی لازم⁶⁶ برای تولید آنهاست. اگر در تولید میزانی از یک کالای مفروض، زمان کار به لحاظ اجتماعی نا-لازم صرف گردد، قیمت آن می‌باید پایین‌تر از ارزش آن قرار گیرد، که موجب ایجاد اجباری در جهت باز-تخصیص⁶⁷ مقادیر کار اجتماعی می‌گردد. چنین باز-تنظیم‌گری⁶⁸‌هایی در یک مقیاس اجتماعی برای عملکرد کامل قانون ارزش گریزناپذیر اند.

علاوه بر این، اگر بخش عمده‌ی بازتولید اجتماعی تحت یک نظام اشتراکی یا یک نظم سیاسی، که بیرون از اقتصاد کالایی جای دارد، انجام گیرد، مبادله‌ی کالاها که در حاشیه‌ی (fringe) جامعه رخ می‌دهد، گرایش بدان دارد که یک بخش محصولات (مازاد)⁶⁹ را عرضه کند و می‌تواند بدون تحقق کامل مبادله‌ی هم‌ارزها⁷⁰ تکرار گردد، که این امر زمان کار پیکریافته در کالاها را جبران (compensate) می‌کند. بنابراین، تلاش برای نشان دادن قانون ارزش درون مناسبات مبادله‌ای میان تولیدکنندگان کالایی ساده به لحاظ منطقی می‌باید جامعه‌ای از تولید کالایی ساده را پیش‌فرض خود بگیرد که در آن بازتولید اجتماعی تماماً تحت تاثیر تولیدکنندگان کالایی خرد و مستقل قرار دارد. اما، این پیامد با قصد اولیه‌ی مخالفان این نگرش مغایرت دارد، چون به نظر می‌رسد که این پیامد حاکی از وجود یک جامعه‌ی بی‌طبقه از تولیدکنندگان کالایی، پیش از [پیدایش] جامعه‌ی سرمایه‌داری است. بی‌گمان اگر مارکس زنده می‌بود، چنین جامعه‌ای را یک جامعه‌ی خیالی (imaginary) تلقی می‌کرد.

وانگهی، اگر قانون ارزش مستقیماً تنها در اقتصاد کالایی پیشا-سرمایه‌دارانه برقرار بماند، تحلیل‌های مارکس از تولید سرمایه‌داری در سراسر پاره‌ی سوم جلد نخست سرمایه تا پایان جلد دوم سرمایه، پیش از [طرح] نظریه‌اش درباره‌ی قیمت‌های تولید، می‌باید بار دیگر همانند چیزی همچون یک فرآیند [نظری] فرضیه‌وار⁷¹ تلقی گردد. این برداشت نمی‌تواند تفسیر رضایت‌بخشی از نظام نظری در کاپیتال باشد، چرا که تحلیل مارکس از تولید سرمایه‌دارانه‌ی ارزش

63. decisive passage

64. Conrad Schmidt

65. Ronald Meek

66. socially necessary labour time

67. reallocation

68. readjustments

69. a portion of (surplus) products

70. exchange of equivalents

71. hypothetical procedure

اضافی نه یک الگوی فرضیه‌ای⁷²، بلکه یک عرضه‌داشت نظری⁷³ از حرکت واقعی تولید سرمایه‌دارانه است.

اگرچه این تنگناهای (dilemmas) نظریه‌ی تحول تاریخی-منطقی ارزش‌ها به قیمت‌های تولید، به طور واضحی در دوره‌ی بین دو جنگ آشکار نشدند، برخی از اقتصاددانان مارکسیست در همان زمان به مخالفت با چنین نگرشی برآمدند. برای مثال، کاواکامی و مائیده مدعی شدند که انگاره‌های مارکس درباره‌ی کالاها و ارزش‌ها در سرآغاز کتاب کاپیتال می‌باید به‌منزله‌ی یک تجرید منطقی تلقی گردند، که به اقتصاد سرمایه‌دارانه ارجاع می‌دهند، نه به یک اقتصاد پیشا-سرمایه‌داری. به نظر می‌رسد که این تفسیر با رابطه‌ی روش‌شناسانه‌ی میان جلد سوم کاپیتال با دو مجلد دیگر آن سازگارتر باشد. با این حال، اگر فرآیندهای تولید پس‌پشت مبادله‌ی کالایی به‌طور نظری از همان آغاز به تولید سرمایه‌دارانه محدود شوند، با مجموعه‌ی دیگری از دشواری‌ها مواجه می‌شویم. نخست آنکه خصلت اقتصاد کالایی به لحاظ تاریخی و نیز گستره‌ی فضایی/مکانی (spatially)، وسیع‌تر از اقتصاد سرمایه‌دارانه است؛ واقعیتی که بر مبنای تفسیر فوق به‌طور منطقی قابل توضیح نیست. دوم اینکه در تلاش برای اجتناب از یک عزیمت‌گاه فرضیه‌ای⁷⁴، و به منظور شالوده‌گذاری نظریه بر پایه‌ی واقعیت مادی، [با این پرسش مواجه می‌شویم که:] چگونه مبادله‌ی برابر مقادیر [یکسان] کار میان کالاها می‌تواند همچون قانون پایه‌ی ارزش معرفی گردد، درحالی‌که مبادله‌ی بالفعل آن‌ها در یک اقتصاد سرمایه‌دارانه تحت سیطره‌ی قیمت‌های تولید قرار دارد؟ پس، ما بار دیگر خود را در همان معضل منطقی اولیه بازمی‌یابیم؛ یعنی توضیح فرآیند بالفعل مبادله بر اساس قانون ارزش، پیش از توضیح قیمت‌های تولید. این همان عزیمت‌گاه توضیح تاریخی-منطقی بود.

بنابراین، هر یک از دو تفسیر فوق از خصلت تاریخی کالاها در سرآغاز کاپیتال (خواه کالاها از سوی تولیدکنندگان کالایی ساده حاصل شوند، و خواه از سوی سرمایه‌داران)، به تنگناهای معینی منجر می‌شود، که رفع قطعی آن‌ها از طریق رهیافت‌های مخالف اتخاذ شده طی دوره‌ی بین دو جنگ امکان‌پذیر نبود. در ادامه‌ی این متن خواهیم دید که مارکسیست‌های دوره‌ی پسا-جنگ چگونه با این تنگناها مواجه شدند.

به دنبال مناقشه‌ی مربوط به نظریه‌ی ارزش، دومین مباحثه‌ی مهم میان مارکسیست‌های ژاپنی، مربوط به نظریه‌ی مارکس درباره‌ی رانت زمین بود. بار دیگر، یک نقد ضدمارکسیستی نقطه‌ی عزیمت این مباحثه واقع شد. انتشار مقاله‌ای به قلم هیجی کاتا⁷⁵ (با عنوان «فروپاشی نظریه‌ی ارزش مارکس از دیدگاه نظریه‌ی رانت») گشایش‌گر این مناقشه بود، که دامنه‌ی نگاه انتقادی آن با نوشتاری از سوی تاکادا⁷⁶ («ارزش نظریه‌ی ارزش مارکس») بسط یافت [۹]. داعیه‌ی مرکزی این مولفان آن بود که میان نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس و نظریه‌اش درباره‌ی رانت تفاضلی⁷⁷ یک ناهمخوانی (inconsistency) وجود دارد. در نظریه‌ی دوم، شرایط حاصل‌خیزی⁷⁸ بدترین زمین «حاشیه‌ای» (margi)

72. hypothetical model

73. theoretical presentation

74. a hypothetical starting point

75. S. Hijikata: The Breakdown of Marx's Value Theory Viewed from the Theory of Rent

76. Y. Takada: The Value of Marx's Value Theory

77. differential rent

78. productive conditions

(nal) به منزله‌ی تنظیم‌گر ارزش بازار محصولات کشاورزی تلقی می‌گردد؛ درحالی‌که در نظریه‌ی نخست (نظریه‌ی ارزش کارپایه)، میزان میانگین به‌لحاظ اجتماعی لازم کار پیکریافته در کالاها، ارزش آن‌ها را تعیین می‌کند. در محاسبه‌ی ارزش‌های کالاهای عادی در چارچوب یک حوزه‌ی صنعتی، ارزش اضافی کسب شده توسط سرمایه‌دارانی که به لحاظ میانگین شرایط فنی تولید در وضعیت بهتری هستند، باید دربردارنده‌ی کار اضافی انتقال یافته از سرمایه‌داران دارای شرایط فنی فرودست (تر) تلقی گردد. در مورد سود مازاد (surplus profit) که به اجاره‌ی تفاضلی تبدیل می‌شود، آن انتقال‌های (transfers) درون یک حوزه‌ی صنعت وجود ندارند، و مارکس منبع اجاره‌ی تفاضلی را یک «ارزش اجتماعی کاذب»⁷⁹ می‌نامد (Capital, III: 661). آیا این تعریف با نظریه‌ی ارزش اضافی سازگار است؟

پاسخ‌های مارکسیست‌ها به چنین چالش‌هایی، و همچنین مباحثات درونی خود آن‌ها، حول مناقشه بر سر رانت زمین بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ تمرکز یافت [۲۰]. مارکسیست‌هایی که در این مباحثات شرکت داشتند عبارت بودند از: کاواکامی، اینوماتا⁸⁰، کوشیدا و ساکی ساکا. تلاش‌های اصلی افراد یاد شده معطوف به استفاده از نظریه‌ی مارکس برای توضیح منبع رانت تفاضلی و چگونگی دستیابی مالکان زمین به آن بود. این کوشش‌های اولیه، نظریه‌ی مارکس را همواره به درستی تفسیر نمی‌کردند. برای مثال، اینوماتا چنین استدلال می‌کرد که ارزش میانگین، درست همانند محصولات تولیدی (صنعتی)⁸¹، بر محصولات کشاورزی هم حاکم است. او بر این باور بود که قیمت تولید منفرد بدترین زمین، ارزش بازار را به‌طور کلی تنظیم می‌کند، چون این نوع از زمین نمونه‌ی عام زمین‌های کشت شده در سطح انبوه محسوب می‌شود. تفسیر اینوماتا حاکی از انکار کامل رویکرد نظری مارکس به محدودیت‌های ویژه‌ی تحرک سرمایه (در این حوزه) بود، محدودیت‌هایی که از سوی درجات متفاوت زمین انحصارپذیر⁸² تحمیل می‌شود.

کوشیدا، در رویکردی مخالف، سعی کرد به تعیین‌یافتگی ویژه‌ی ارزش‌های بازار محصولات کشاورزی (و سایر محصولات برآمده از زمین) دست یابد. او مدعی شد که منبع اساسی رانت تفاضلی، به‌ویژه از نظر محصولات مادی/فیزیکی، در کار اضافی (surplus labor) درون بخش‌های کشاورزی جای دارد. در مقابل ارزش اضافی مازاد⁸³ کسب‌شده توسط سرمایه‌ی واجد شرایط تولید بهتر در بخش صنعتی، در مورد کشاورزی، که کم‌حاصل‌ترین زمین ارزش بازار را تنظیم می‌کند، به نظر می‌رسد که منبع رانت تفاضلی که مارکس آن را «ارزش اجتماعی کاذب» می‌نامید، فاقد بنیان اجتماعی متعادل‌کننده⁸⁴ ای بر حسب کار اضافی در همان بخش باشد. کوشیدا قصد داشت که این مساله را با این فرض رفع کند که منبع رانت تفاضلی در کار اضافی زراعی ملموس (به‌لحاظ مادی مشاهده‌پذیر) جای دارد. اگر توجه کنیم که رانت زمین می‌باید بر حسب ارزش یا قیمت تعیین گردد، نه بر حسب محصولات مادی⁸⁵، چنین تفسیری نارضایت‌بخش خواهد بود. بعدها خود کوشیدا، به پیروی از ساکی ساکا، تصدیق کرد که ارزش پولی (monetary value) رانت تفاضلی، از بخش‌های دیگر [غیر کشاورزی] مشتق شده است.

79. false social value

80. Tsunao Inomata (1889-1942)

81. manufacturing products

82. monopolizable different grades of land

83. excess surplus value

84. counterbalancing social substance

85. in physical terms

ساکای ساکا در اثری به نام «مطالعاتی در نظریه‌ی رانت»⁸⁶ (۱۹۳۰) کوشید تا چنین آشفتگی‌هایی را تصحیح کند، و چنین استدلال کرد که نظریه‌ی مارکس درباره‌ی رانت تفاضلی به هیچ‌وجه نفی و انکاری بر نظریه‌ی ارزش نیست، بلکه آشکارا نشان می‌دهد که چگونه قانون ارزش بازار-محور⁸⁷ (که در فصل دهم جلد سوم کاپیتال تشریح شده است) در بستر خاص محدودیت‌های ویژه‌ی کیفیت‌های متفاوت زمین عمل می‌کند. او همچنین روشن ساخت که اجاره‌ی تفاضلی شکلی از بازتوزیع ارزش اضافی اجتماعی (social surplus value) در پهنه‌ی گردش کالاهاست. می‌توان گفت اثر ساکی ساکا منسجم‌ترین و بالاترین دستاورد نظری در این حوزه، در ژاپن پیش از جنگ دوم جهانی بود.

مناقشه بر سر رانت زمین مارکسیست‌های ژاپنی را به سمت مطالعه‌ی نظریه‌ی مارکس درباره‌ی ارزش‌های بازار سوق داد. یک مشکل منطقی برآمده از این مطالعات، که در دوره‌ی پساجنگ (دوره‌ای که بعداً بدان می‌پردازم) بروز کرد، آن بود که آیا ارزش بازار می‌باید به منزله‌ی یک میانگین اجتماعی از ارزش‌های منفرد کالاها تولید شده تحت شرایط متفاوت بارآوری درک گردد؟ و اینکه آیا می‌توان (و می‌باید) ارزش بازار را چنان باز-تدوین کرد که قیمت‌های محصولات کشاورزی را درون نظریه‌ی عامی از ارزش بازار (یا قیمت‌های تولید بازار⁸⁸) در بر بگیرد؟

علاوه بر آثار مربوط به ارزش و رانت، دهه‌ی ۱۹۲۰ همچنین شاهد جلب توجه مارکسیست‌های ژاپنی به نظریه‌های پول، انباشت سرمایه، بازتولید، بحران و امپریالیسم بود. با این حال، در یک نگاه کلی، عمده‌ی مطالعات در حوزه‌ی نظریه‌های اقتصادی پایه‌ای در دوره‌ی بین دو جنگ، همچنان توصیفی-تفسیری بود، هرچند در انتهای این بازه‌ی زمانی، این مطالعات در برخی از حوزه‌های نظری به سطح کیفی بسیار بالایی دست یافتند.

۲-پ) مناقشه بر سر سرمایه‌داری ژاپنی

سومین مناقشه‌ی مهم که بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ روی داد، مربوط به تلاش‌هایی بود که در صدد خصلت‌یابی [و فهم دقیق‌تر] سرمایه‌داری ژاپن بودند. این مناقشه تماماً در درون اردوگاه مارکسیست‌ها روی داد، و در واقع به ایجاد شکافی در این جبهه منجر شد که از دل آن دو مکتب فکری، شامل تقریباً تمامی اقتصاددانان مارکسیست در ژاپن، پدیدار شدند: کوزا-ها⁸⁹ (فئودالیست‌ها)؛ و رونو-ها⁹⁰ (کارگران و دهقانان).

نورو⁹¹، هیرانو⁹²، یامادا، هاتوری⁹³، و هانی⁹⁴ مهم‌ترین دانشوران مکتب کوزا-ها بودند. دیدگاه‌های آنان درباره‌ی سرمایه‌داری ژاپنی، اساساً متأثر از تزهای کمینترن در سال‌های ۱۹۲۷، ۱۹۳۱، و ۱۹۳۲ در خصوص این مساله بود، که به حزب کمونیست ژاپن⁹⁵ انتقال یافته بود.

86. Sakisaka, 1930, *Studies in the Theory of Rent*

87. the law of market value

88. market prices of production

89. Koza-ha

90. Rono-ha

91. Eitaro Noro (1900-1934)

92. Yoshitaro Hirano

93. Shiso Hattori (1901-1956)

94. Goro Hani

95. Japanese Communist Party (JCP)

تذ ۱۹۲۷ کمیترن، با عنوان «قطعه‌نامه‌ای درباره‌ی مساله‌ی ژاپن»⁹⁶، مدعی آن بود که استراتژی انقلاب اجتماعی در ژاپن را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: انقلاب بورژوا-دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی. با این وجود، تذ یاد شده همچنان به‌طور التقاطی اصلاحات میجی را به‌منزله‌ی برپاکننده‌ی نقطه‌ی آغاز توسعه‌ی سرمایه‌دارانه در ژاپن تصویر می‌کرد. تذ ۱۹۳۱، «طرحی از تذ سیاسی حزب کمونیست ژاپن»⁹⁷، اصلاحات میجی را به عنوان یک انقلاب بورژوازی تعریف کرده، و بدین ترتیب رویکرد پیش‌روی مستقیم به سمت انقلاب سوسیالیستی در ژاپن را پیش می‌نهاد. سرانجام، تذ ۱۹۳۲ کمیترن، «درباره‌ی وضعیت ژاپن و وظایف حزب کمونیست ژاپن»⁹⁸، اصلاحات میجی را به‌منزله‌ی رشته‌ای از اصلاحات غیربورژوازی ترسیم کرده و با تأکید هر چه بیشتری (نسبت به تذ ۱۹۲۷)، مدعی ضرورت پیش‌روی در هر دو مرحله [ی انقلاب‌های بورژوازی و سوسیالیستی] بود. حزب کمونیست ژاپن در پیروی متناوب از این ترها، سرانجام تذ ۱۹۳۲ را به عنوان استراتژی پایه‌ای خود اتخاذ کرد [۲۱]. دانشوران مکتب کوزا-ها می‌کوشیدند با تحلیل خود از توسعه‌ی سرمایه‌داری ژاپن از این تذ پشتیبانی کنند.

اندیشمندان مکتب کوزا-ها به منظور پشتیبانی از ضرورت یک انقلاب بورژوازی آتی ناچار بودند که اصلاحات میجی را صرفاً به‌عنوان رفرمی در نظام زراعی فئودالی تلقی کنند و [در نتیجه] مجبور بودند نشان دهند که دهقانان کشاورزی [در ژاپن] همچنان تحت یک استثمار فئودالی یا حداقل نیمه‌فئودالی قرار دارند. مطابق چنین طرح‌واره‌ای، امپراطوران ژاپن از [سرآغاز] دوره‌ی میجی در چارچوب یک نظام سلطنتی مطلق⁹⁹ دیده می‌شدند که پایه‌های اجتماعی آن به‌ط‌ور توانمند شامل زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران بورژوا بود.

برای نمونه، تک‌نگاری نورو، با عنوان: «توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری ژاپن» (۱۹۳۰)، حاوی بازنگری‌هایی بر مطالعات پیشین خود وی بود و یک نظرگاه [نظام] فئودالی را اتخاذ می‌کرد. نورو همچنین نقشی محوری در ویراستاری مجموعه‌ی هفت‌جلدی «درس‌گفتارهایی درباره‌ی تاریخ توسعه‌ی سرمایه‌داری ژاپن»¹⁰⁰ (۱۹۳۲-۳۳) داشت [۲۲]. این درس‌گفتارها (به‌ژاپنی: کوزا) شامل مجموعه‌ای از آثار گردآوری‌شده‌ی محققان اصطلاحاً «فئودالیست» [قلل‌به فئودالی بودن نظام اقتصادی ژاپن] بود، و انتشار آن‌ها خاستگاه نام مشترک (مکتب کوزا-ها) این طیف از محققان مارکسیست بود. از میان این طیف، نوشته‌های یامادا به‌طور جداگانه، تحت عنوان: «تحلیلی از سرمایه‌داری ژاپن» (۱۹۳۴)، منتشر شد. مقالات یامادا تصویر روشنی از اندیشه‌های پایه‌ای این مکتب عرضه می‌کند. یامادا تأکید می‌ورزید که نوع ویژه‌ی سرمایه‌داری ژاپنی بر پایه‌ی مالکیت نیمه‌فئودالی زمین (semi-feudal) قرار داشت و از این رو متکی بر نظام نیمه‌سرواژ (semi-serfdom) در دهکده‌های کشاورزی بود.

سطح پایین استاندارد زندگی کشاورزان مستاجر، و سطح بالای اجاره‌ی غیرنقدی¹⁰¹ ای که می‌پرداختند، که هنوز به حدود ۵۰ درصد کل محصول [ناخالص] بالغ می‌شد، ویژگی‌هایی از جامعه‌ی ژاپن بودند که به نظر می‌رسید رهیافت فوق را تأیید می‌کردند؛ رهیافتی که همچنین به دلیل همخوانی با ارتدوکسی مارکسیستی هم‌بسته با جهت‌گیری حزب

96. Komintern, 1927, *A Resolution on the Problem of Japan*

97. Komintern, 1931, *The Draft of the Japanese Communist Party's Political Thesis*

98. Komintern, 1932, *The Thesis on the Situation in Japan and the Task of the Japanese Communist Party*

99. absolutist monarchy

100. *Lectures on the History of the Development of Japanese Capitalism*

101. rent in kind (در مقابل اجاره‌ی نقدی)

کمونیزم، مقبولیت بیشتری می‌یافت. بنابراین، این چشم‌انداز به موضع غالب و راست‌آیین مارکسیست‌های ژاپن بدل شد و توامان نفوذ وسیعی بر علوم اجتماعی ژاپن و تحلیل‌های تاریخی جامعه‌ی مدرن ژاپن داشت [۲۳].

در مقابل ارتدوکسی مکتب کوزا-ها، مکتب رونو-ها (Rono-ha) مدعی آن بود که اقتصاد ژاپن از زمان آغاز اصلاحات میجی هر چه بیشتر در مسیر یک جامعه‌ی سرمایه‌داری توسعه یافته بود. نشریه‌ی رونو (Rono)، که از سال ۱۹۲۷ انتشار یافت، ارگان مرکزی این مکتب بود. یاماگاکا، اینوماتا، آراهاتا¹⁰²، و سوزوکی¹⁰³ بنیان‌گذاران این نشریه بودند، که چهره‌هایی مثل کوشیدا، ساکی ساکا، و تسوجیا¹⁰⁴ نیز با آن همکاری می‌کردند.

گروه رونو مدعی شد که مکتب کوزا-ها توسعه‌ی بالفعل سرمایه‌داری ژاپن را بازشناسی نکرده بود، بلکه صرفاً به‌طور ایستا توجه خود را بر سنخ ویژه‌ی (specific type) آن معطوف کرده بود. علاوه بر این، آن‌ها این داعیه را طرح کردند که دیدگاه مکتب کوزا-ها درباره‌ی تاریخ مدرن حاوی درکی وارونه (upside down) بود؛ از این نظر که عامل بنیادی تعیین‌بخش خصلت جامعه‌ی مدرن را در مالکیت زمین می‌دید، نه در تولید سرمایه‌دارانه. در مقابل، مکتب رونو-ها اصلاحات میجی را به‌عنوان یک انقلاب بورژوازی تلقی کرده و بر این واقعیت تأکید می‌نهاد که دهقانان (رعایا) در حال گذراندن فرآیندی از تجزیه (واپاشی) به طبقه‌ای از کارگران مزدی بودند. نفی انگاره‌ی وجود مناسبات تولید فئودالی یا نیمه‌فئودالی در کشاورزی پس از اصلاحات میجی، از سوی مکتب رونو-ها، حاکی از آن است که پیروان این مکتب از پیش‌روی مستقیم به سوی یک انقلاب سوسیالیستی در ژاپن حمایت می‌کردند. این دیدگاه به‌مثابه‌ی شالوده‌ای نظری برای جناح چپ احزاب مختلف سوسیالیست، که بیرون از ساختار حزب کمونیست ژاپن شکل گرفته بودند، عمل می‌کرد [۲۴].

در اینجا همچنین باید از کتاب‌های زیر به‌عنوان آثاری که نمایان‌گر رویکرد کلی مکتب رونو-ها بودند یاد کرد: کتاب کوشیدا، با عنوان «مساله‌ی کشاورزی» (جلد سوم از مجموعه آثار تامیزو کوشیدا، ۱۹۳۵)، اثر تسوجیا با نام «گفتارهایی درباره‌ی تاریخ سرمایه‌داری ژاپن»¹⁰⁵ (۱۹۳۷)، و کتاب ساکی ساکا با نام «مسایل سرمایه‌داری ژاپن» (۱۹۳۷). اگرچه این مولفان به‌طور صریح و روشنی دیدگاه‌های [اساسی] مکتب کوزا-ها را مورد نقد قرار دادند، اما در نوشته‌های‌شان به قدر حریفان [فکری] خود جامع و نظام‌مند (systematic) نبودند. وانگهی، آن‌ها برخلاف پیروان مکتب کوزا-ها گرایش بدان داشتند که فقط بر خصلت عام توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ژاپن، به‌قیمت نادیده‌انگاری خصلت‌های ویژه‌ی آن تأکید کنند. برای مثال، آن‌ها سطح بالای اجاره‌ی مستاجران [زمین] را از طریق وجود یک روند سلب مالکیت اجباری نیمه‌فئودالی¹⁰⁶ توضیح می‌دادند. اما این مساله از سوی آنان توضیح داده نشد که چرا دهقانان ژاپنی باید چنان به‌شدت با هم رقابت می‌کردند که استانداردهای زندگی خودشان را کاهش دهند [۲۵].

از نظرگاه روش‌شناسانه، مباحث میان [پیروان] مکتب کوزا-ها و مکتب رونو-ها یک مساله‌ی جالب‌توجه را برجسته

102. Kanson Arahata

103. Mosaburo Suzuki (1893-1970)

104. Takao Tsuchiya

105. T. Tsuchiya, 1937, *Discourses on the History of Japanese Capitalism*

106. semi-feudal coercive expropriation

ساخت: «چگونه می‌توان خصلت‌های عام و خاص توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ژاپن را تحلیل کرد؟». همچنین، آمادگی دایمی حامیان مکتب کوزا-ها برای اینکه تحلیل مارکسیستی را تابع موضع‌گیری‌های حزب کمونیست ژاپن سازند، مساله‌ی خودمختاری علمی اقتصاددانان مارکسی را برجسته ساخت.

اگرچه این مناقشات مهم در دستیابی به راه‌حل‌های قطعی ناکام ماندند، با این حال در این مقطع تاریخی، کانون اصلی دغدغه‌های فضای آکادمیک و روشنفکری ژاپن را تشکیل می‌دادند و مطالعات و پژوهش‌های [جاری و آتی] اکثریت اقتصاددانان مارکسی ژاپن را برانگیختند و هدایت کردند.

اما این روند رشد و پیش‌روی پژوهش مارکسیستی بار دیگر به دلیل سرکوب سیاسی دچار وقفه و گسست شد. در سال ۱۹۲۸ به موجب پرونده‌ای موسوم به «پانزدهم مارس»، کاواکامی از دانشگاه کیوتو اخراج شد، ساکی ساکا و دو همکار دیگرش از دانشگاه کیوشو (Kyushu) اخراج شدند، و اواموری¹⁰⁷ از دانشگاه توکیو اخراج شد. در ژوئیه ۱۹۳۶ حدود سی دانشور مارکسیست که بسیاری از آنان به مکتب کوزا-ها تعلق داشتند، در جریان پرونده‌ی «Comm-Academia» بازداشت شدند. پس از آن، به دنبال گسترش موج فاشیسم بعد از رویارویی چین-ژاپن (۱۹۳۷)، پلیس دست به بازداشت گسترده‌ی مارکسیست‌ها زد: حدود ۴۰۰ مارکسیست (در پرونده‌ی موسوم به جبهه‌ی خلق، ۱۹۳۷)، و چندی بعد ۴۱ مارکسیست از مکتب رونو را دستگیر کرد (پرونده‌ی فوریه ۱۹۳۸، گروه استادان).

به‌زودی تقریباً همه‌ی اقتصاددانان مارکسیست به بیرون از دانشگاه‌ها رانده شدند [۲۶]، درحالی‌که همزمان، به‌دلیل شدت سرکوب و سانسور، مطالعه‌ی مارکسیسم حتی در بیرون از دانشگاه‌ها هم واقعاً ناممکن شد.

۳. دوره‌ی پسا-جنگ

تجربه‌ی تاریخی پرماجرایی سرمایه‌داری ژاپن از مقطع جنگ جهانی دوم (تخریب سنگین، بازسازی، و رشد سریع تا امروز) را می‌توان به‌طور کمی بر مبنای شاخص خروجی تولید (صنعتی)¹⁰⁸ مورد بررسی قرار داد (این شاخص را در بازه‌ی ۱۹۳۵-۱۹۳۴ معادل ۱۰۰ فرض می‌کنیم) [۲۷]:

۱۹۴۶	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۱	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵
۲۸.۹	۸۲.۰	۱۵۹.۷	۴۶۳.۴	۶۷۷.۵	۱۴۰۹.۰	۱۵۵۱.۰

مجموع درآمد ملی (total national income) از سطح درآمد کل ملی آلمان غربی در سال ۱۹۶۸ فراتر رفت و ژاپن را

107. Yoshitaro Omori

108. index of manufacturing output

در جایگاه دوم میان کشورهای سرمایه‌داری قرار داد. با چنین رشدی، سهم جمعیت به‌لحاظ اقتصادی فعال و درگیر در کشاورزی از ۴۵.۲ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۲.۶ درصد در سال ۱۹۷۵ رسید.

برنامه‌های کمک ایالات متحد¹⁰⁹ طی دوره‌ی اشغال (۱۹۴۵-۱۹۵۲) به ژاپن کمک کرد تا به عنوان یک کشور سرمایه‌داری احیا گردد. از آن زمان، جریان ورود فناوری‌های صنعتی جدید از ایالات متحد و پالایش و بهسازی (refinement) بیشتر آن [در ژاپن] سطح بالایی از سرمایه‌گذاری صنعتی را ایجاد کرده است¹¹⁰. سطح پایین دستمزدهای واقعی، که در مقطعی از دوره‌ی اولیه‌ی پسا-جنگ به ۲۸.۱ درصد سطح دستمزدها [ی واقعی] در بازه‌ی زمانی ۱۹۳۶-۱۹۳۴ سقوط کرده بود، از رونق بارآوری تولید¹¹¹ عقب ماند، که این امر موجب شد نرخ ارزش اضافی تا حوالی سال ۱۹۷۰ در سطوح مطلوب علایق سرمایه حفظ گردد. جریان ورودی پیوسته‌ای از کارگران ارزان، انعطاف‌پذیر و سخت‌کوش از روستاهای کشاورزی [به مناطق صنعتی] گرایش بدان داشت که مانع از افزایش دستمزدهای واقعی در شهرها گردد و این امر نقش مهمی در برانگیختن رشد سریع اقتصادی داشت. همچنین هزینه‌های ایالات متحد در چارچوب جهانی جنگ سرد، به‌ویژه مخارج نظامی آن طی جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰) و جنگ ویتنام (اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰)، کمک بزرگی برای بسط صنعتی ژاپن بود.

با این حال، همه‌ی عواملی که [فرآیند] رشد اقتصادی سریع ژاپن را برپا نگاه می‌داشتند، از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ رو به ناپیدایی گذاشتند یا به‌شدت تضعیف شدند. با تنگتر شدن بازار کار، روندی افزایشی در دستمزدهای واقعی اجتناب‌ناپذیر بود و این افزایش به زودی از رشد بارآوری تولید پیشی گرفت [۲۸]. این گرایش، به همراه افزایش قیمت‌های شماری از محصولات اساسی¹¹² در بازار جهانی، به تدریج از اوایل دهه‌ی هفتاد نرخ سود را در تنگنا قرار دادند [۲۹]. این روند تحولات با یک عنصر در انباشت سرمایه‌ی مازاد¹¹³ در سرمایه‌داری جهانی مقارن شد و [نیز] بدان شکل بخشید: عنصری که توأمان هم با عرضه‌ی محدودشده‌ی نیروی کار [در داخل کشور]، و هم با عرضه‌های نامنعطف¹¹⁴ محصولات اساسی از سوی کشورهای در حال توسعه پیوند داشت. افزایش چهار-برابری در قیمت نفت خام مناطق عربی در اواخر سال ۱۹۷۳ آخرین حباب بود. تورم شتابانی که با فروپاشی نرخ‌های مبادله‌ی ثابت در نظام بانکی جهانی مقارن بود، شرایط فوق را همراهی می‌کرد. با افزایش‌های ناموزون اما تند قیمت‌های بازار، ابرشرکت‌های تجاری و صنعتی به اندوختن سوداگرانه¹¹⁵ [یا احتکار] محصولات اساسی یا محصولات نیمه‌تمام (semi-finished products) روی آوردند، که برای این کار به سادگی از اعتبارات موجود استفاده می‌کردند. در نتیجه، انباشت سرمایه‌ی مازاد با نرخ سود نزولی نهایتاً به گسست و انقباض¹¹⁶ بازتولید سرمایه‌دارانه منجر شد.

این بحران به‌واسطه‌ی ابر-فراوانی¹¹⁷ پول، به مثابه‌ی نقدینه‌ی تورمی (inflationary currency)، در کنار کمبودهایی در

109. U.S. aid programs

110. [یادآوری این نکته بی‌مناسبت نیست که این مقاله در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۷۰ نگاشته شده است. ام.]

111. productivity

112. primary products

113. excess capital accumulation

114. inelastic supplies (عرضه‌های هم‌بسته با قیمت ثابت)

115. speculative stockpiling

116. disruption and contraction

117. superabundance

[عرضه‌ی] کالاها تجلی یافت؛ و این بر خلاف نوع کلاسیک بحران بود، که در آن انباشت مازاد سرمایه¹¹⁸ موجب لبر- فراوانی کالاها می‌گردد، که خود با بروز کسری‌های مطلق در بازارهای مالی همراه است¹¹⁹. سرمایه‌داری ژاپن یک رشد منفی در شاخص تولید ناخالص ملی (GNP) را تجربه کرده است، که با سقوطی بیش از ۲۰ درصد در تولیدات صنعتی و معدنی در سال ۱۹۷۴ همراه بود، که نخستین رکود (slump) از لاین دست در دوران پسا-جنگ محسوب می‌شود. [روند] بازیابی و ترمیم فعالیت اقتصادی گُند بوده است و میزان ورشکستگی‌ها همچنان در بالاترین سطوح باقی مانده‌اند. با وجود تلاش‌های دولت برای برانگیختن سرمایه‌گذاری صنعتی از طریق اتخاذ سیاست‌های کینزی، سرمایه‌گذاری صنعتی، به دلیل وجود مازاد سرمایه‌ی ثابت، هنوز فعال نشده است. سرمایه‌داری ژاپن، در کنار سایر کانون‌های سرمایه‌داری جهانی، به گونه‌ای آشکار وارد فاز جدیدی از مشکلات مزمن شده است.

رشد اقتصادی سریع هدایت‌شده توسط ایالات متحد تا دهه‌ی ۱۹۶۰ یک تجربه‌ی فی‌نفسه نیرومند برای مردم ژاپن بود. اما در عین حال، جنگ فاشیستی و شکست پیامد آن شوک عمیقی را با خود به همراه آورده بود، که عمیقاً در حلقه‌های آکادمیک ژاپن حس می‌شد و جهت‌گیری دوباره‌ای در شماری از حوزه‌ها ایجاد کرده بود [۳۰].

شماری از اقتصاددانان مارکسیست که از جنگ جان به در برده بودند به دانشگاه‌ها بازگشتند و مورد استقبال پرشور دانشجویان قرار گرفتند. سیاست ایالات متحد طی دوران اشغال ژاپن نیز در ابتدا با مارکسیست‌ها مدارا می‌کرد، که این امر را می‌باید به‌سان بخشی از طرح‌های دموکراتیزاسیون آمریکا در ژاپن تلقی کرد: مارکسیست‌ها نیرومندترین بخش جامعه‌ی ژاپن در [فرآیند] مقاومت در برابر فاشیسم بودند. حتی پاک‌سازی چپ‌ها (متأثر از آغاز جنگ سرد) در دهه‌ی ۱۹۵۰ نیز به‌قدری شدید نبود که مارکسیست‌ها را از دانشگاه‌های ژاپن بیرون براند. حفظ خودمختاری آکادمیک در دانشگاه‌های ژاپن از زمان پایان جنگ، جوی لیبرال ایجاد کرده بود که مارکسیست‌ها می‌توانستند درون آن فعالیت کنند.

طیف اقتصاددانان مارکسیست قادر شدند شمار سمت‌های دانشگاهی خود را حفظ و ارتقا دهند و این رقم به‌زودی به بیش از هزار مقام حرفه‌ای آکادمیک رسید. پژوهش باز و بحث آزاد محیطی استثنایی آفرید که درون آن دانش اقتصاد مارکسی توانست شکوفا گردد. این وضعیت تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در تضاد با روند پاک‌سازی نظریه‌ی مارکسیستی در کشورهای سوسیالیستی تحت نفوذ استالینیسم قرار داشت، همچنان که با نابودی کامل مارکسیسم و سنت مارکسیستی در آلمان (در اثر سرکوب [نظام] ناسیونال-سوسیالیستی)، و نیز با غالب شدن آموزه‌های مکتب نوکلاسیک در دانشگاه‌های جهان انگلیسی‌زبان در تضاد قرار داشت. حتی تاریخ‌دانان اقتصادی در ژاپن از پاره‌ای جهات متأثر از اقتصاددانان مارکسیست بوده‌اند (همانند مورد تاریخ‌دانان / اوتسوکا¹²⁰؛ نگاه کنید به یادداشت [۲۶])؛ هرچند آن‌ها بدین سو گرایش داشته‌اند که رویکرد مکتب تاریخی آلمان را با چشم‌انداز مارکسیستی خود ترکیب کنند.

۳-الف) اقتصاد نوکلاسیک و اقتصاد مارکسیستی

118. excess accumulation of capital

119. رجوع کنید به مقالات چهارم و ششم از همین کتاب. [منظور مولف کتاب «ارزش و بحران» است که متن حاضر مقاله‌ی نخست آن است. ام.]

120. Otsuka historians

یک پدیده‌ی بسیار چشمگیر در رابطه با علم اقتصاد در ژاپن پسا-جنگ رشد سریع اقتصاد نوکلاسیک بود، که به موازات احیا و رشد اقتصاد مارکسیستی رخ داده است. بر پایه‌ی کوشش‌های پیش از جنگ در جهت معرفی نظریه‌های مارژینالیستی، بسیاری از دانشوران جوان که برای تحصیل راهی ایالات متحد شده بودند، آموزه‌های آکادمیک راست‌آیینی آمریکایی [در اینجا: مکتب نوکلاسیک] را وارد ژاپن ساخته و بسط و گسترش دادند. دولت ژاپن، به تقلید از دولت ایالات متحد، نقش اقتصاددانان نوکلاسیک را در مشاغل مختلف دولتی و اداری و کمیته‌های مشورتی ارتقا بخشید. از این رو افزایش شمار کرسی‌های اقتصاد در دانشگاه‌های ژاپن در دوران پسا-جنگ، همچنین برای گسترش مکتب نوکلاسیک مطلوب واقع شد و به وضعیتی منجر گردید که شمار اساتید پیرو مکتب نوکلاسیک با شمار استادان اقتصاد مارکسی برابری یافت.

تا جایی که به ملاحظات نظری مربوط می‌شود، مسیر رشد و گسترش اقتصاد نوکلاسیک و اقتصاد مارکسیستی در ژاپن پسا-جنگ تا حد زیادی به طور مستقل از یکدیگر طی شده است. تبادلات و مباحثات نظری بسیار ناچیزی میان این دو مکتب نظری در جریان بوده است. مباحثات نظری پیش از جنگ سرحدی را بنا نهاد که پس از آن هر یک از دو مکتب به وظایف و روش‌شناسی‌های متفاوت خود آگاه شدند. دغدغه‌های عمده‌ی نوکلاسیک‌گرایان ژاپن آن بوده است که خود را با پویش‌های فضای آکادمیک انگلیسی-آمریکایی وفق داده و هماهنگ سازند، یعنی همان فضایی که در آن تا امروز تبادلات نظری ناچیزی با مارکسیست‌ها وجود داشته است.

کوشش‌هایی برای ترکیب اقتصاد مارکسیستی با اقتصاد نوکلاسیک انجام شده است، هر چند این تلاش‌ها درجه‌ی قابل توجهی از وحدت نظری میان این دو مکتب را ایجاد نکرده‌اند. مارکسیست‌ها در تحقیقات تجربی خود به‌طور وسیعی از داده‌های آماری مدرن استفاده می‌کنند، و گاه حتی ترم‌های فنی اقتصاد نوکلاسیک را برای تحلیل وضعیت‌های اقتصادی بالفعل به کار می‌گیرند. در سوی مقابل، اکثر اقتصاددانان نوکلاسیک ژاپنی حداقل از دیدگاه‌های مارکسیستی نسبت به مسایل مختلف آگاهی دارند. با این حال، در حوزه‌ی نظریه‌های بنیادی، وظایف و خصلت‌های نظری دو مکتب چنان دور از یکدیگرند که هر گونه وحدت ارگانیک میان این دو ناممکن می‌گردد. در بهترین حالت، مارکسیست‌ها برخی از تکنیک‌های ریاضیاتی پرورش‌یافته توسط اقتصاد نوکلاسیک را مورد استفاده قرار داده‌اند. برای مثال، اثر کوشیمورا¹²¹ با نام «نظریه‌ی بازتولید و انباشت سرمایه» (۱۹۷۵) می‌کوشد با استفاده از تکنیک‌های ریاضیاتی خطی¹²²، طرح‌های مارکس در خصوص بازتولید را بسط دهد و آن‌ها را به قالب یک نظریه‌ی بحران از نوع عدم تعادل¹²³ در بیاورد. اوکیشیو¹²⁴ همچنین در شرح خود از رابطه‌ی کمی میان نرخ ارزش اضافی و نرخ سود، روش‌های ریاضی را به کار می‌گیرد: بحث او درباره‌ی گرایش نزولی نرخ سود دارای نکات جالب توجهی است. اما رویکرد اوکیشیو گهگاه نسخه‌ای ریکاردویی از مارکسیسم به نظر می‌رسد، اگرچه سمت‌گیری ذهنی (subjective intent) او مسلماً تماماً مارکسیستی است [۳۱]. این گرایش ممکن است نتیجه‌ای از این واقعیت باشد که او مداخله‌های نظری خود را به مسایل کمی و ریاضیاتی محدود می‌کند. اثر موریشیما¹²⁵ با نام «علم اقتصاد مارکس» (۱۹۷۳) اگرچه بخشاً به

121. Shinzaburo Koshimura, 1975, *Theory of Capital Reproduction and Accumulation*

122. linear mathematical techniques

123. disequilibrium

124. Nobuo Okishio

125. Michio Morishima, 1973, *Marx's Economics*

صورت‌بندی /وکیشیو از نرخ سود وابسته است، اما نحوه‌ی برخورد او با نظریه‌ی مارکس تماماً در چارچوب راست‌آیینی [علم] اقتصاد باختر جای می‌گیرد، به‌ویژه توصیه‌ی او مبنی بر ضرورت جایگزینی نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس با یک الگوی رشد از نوع [الگوی] فون-نویمان¹²⁶. به‌نظر می‌رسد که جهت‌گیری نظری موریشیما خلاف جهت‌گیری /وکیشیو است، و بیش از آن مخالف رویکرد نظری اکثر اقتصاددانان مارکسی ژاپنی است.

تاکنون چنین تحلیل‌های کمی ریاضیاتی از اقتصاد مارکسیستی آشکارا بیش از سایر آثار اقتصادی مارکسی محققان ژاپنی در دسترس خوانندگان جهان باختر بوده‌اند؛ با این حال، نوشته‌های یاد شده واقعاً سنخ‌نمای جریان اصلی اقتصاد مارکسی در ژاپن نیستند.

۳-ب) مکتب ارتدوکسی کوزا-ها

اکثریت اقتصاددانان مارکسیست در ژاپن از سنت پیش از جنگ مکتب کوزا-ها پیروی کرده‌اند و عموماً با صفت «ارتدوکس» شناخته می‌شوند، نه صرفاً به این خاطر که آن‌ها اکثریت اقتصاددانان مارکسیست را تشکیل می‌دهند، بلکه همچنین به این دلیل که آن‌ها بیش و کم پیوند نزدیکی با خط راست‌آیین حزب کمونیست ژاپن داشته‌اند. دیدگاه متعارف آنان درباره‌ی سرمایه‌داری پیشا-جنگ ژاپن به‌طور وسیعی در هماهنگی با موضع‌گیری‌های این حزب نوسان داشته است.

درست پس از جنگ [دوم جهانی]، مکتب جدید کوزا-ها¹²⁷ جایگاه مسلط را در میان مارکسیست‌های «ارتدوکس» کسب کرد. تویوتا¹²⁸ و کامی‌یاما¹²⁹ چهره‌های برجسته‌ی این مکتب بودند: آن‌ها بر این نظر بودند که اصلاحات ارضی پس از جنگ فرصت جدیدی برای توسعه‌ی سرمایه‌داری زراعی¹³⁰ ژاپن خلق کرده است. آن‌ها در تلاش برای کاربست نظریه‌ی لنین در باب دو مسیر توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، که شرح مفصل آن در کتاب «توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه» (لنین، ۱۸۹۹) آمده است، این رهیافت را پیش نهادند که طبقه‌ی کارگر می‌باید از الگوی توسعه‌ی کشاورزی ایالات متحد حمایت کند، نه الگوی پروسی آن. در عمل، موضع آن‌ها ترکیبی التقاطی از رویکرد قدیم مکتب کوزا-ها (ناظر بر کاربست آن بر دوره‌ی پیش از جنگ) و رویکرد مکتب رونو-ها (ناظر بر کاربست آن بر دوره‌ی پس از جنگ) بود.

یامادا، به‌عنوان نظریه‌پرداز شاخصی از مکتب کوزا-ها، در مقاله‌ای به نام «معنای تاریخی اصلاح ارضی¹³¹» (۱۹۴۸) تصدیق کرد که اصلاح ارضی پسا-جنگ نظام ارضی کشاورزی را از مالکیت ارضی فئودالی به مالکیت ارضی خرد-مقیاس مدرن تبدیل کرده است. اثر کوری‌هارا تحت عنوان «رساله‌ای درباره‌ی کشاورزی معاصر ژاپن¹³²» (۱۹۵۱) حتی بازنگری قاطع‌تری در نظریه‌ی مکتب کوزا-ها را پیشنهاد کرد. او بر پایه‌ی یک پژوهش تجربی غنی، مدعی شد که

126. a von Neumann-type growth model

127. Neo-Koza-ha school

128. Shiro Toyota

129. Shigeo Kamiyama

130. agricultural Capitalism

131. M. Yamada, 1948, *The Historical Meaning of Land Reform*

132. Hyakuju Kurihara, 1951, *A Treatise on Contemporary Japanese Agriculture*

طبقه‌ی نیمه‌فئودال مالکان زمین واقعاً با اصلاح ارضی پسا-جنگ تغییر یافته بود، و اینکه پیامد آن کشاورزان خرد تحت کنترل مستقیم سرمایه‌داری انحصاری دولتی در آمده‌اند، به طوری که برای توسعه‌ی سرمایه‌دارانه در بخش کشاورزی نمی‌توان چشم‌اندازی متصور شد. این تحلیل یک دستاورد چشمگیر در میان نظریه‌پردازان مکتب کوزا-ها بود.

با این حال، اگر بتوان اصلاح ارضی پسا-جنگ را به‌عنوان یک انقلاب بورژوازی تلقی کرد، هرچند انقلابی فاقد چشم‌انداز توسعه‌ی سرمایه‌دارانه در کشاورزی، آیا همین معیارها را نمی‌باید درباره‌ی اصلاحات میجی اعمال کرد؟ در هر دو مورد قدرت قاطع سیاسی به‌طور بیرونی، و از بالا اعمال شد؛ در هیچ یک از این دو مورد کشاورزان یا دهقانان سه‌ویزه‌ای انقلابی که از پایین عمل کنند نبودند. آیا چنین برخوردی این چشم‌انداز را دچار یک عدم انسجام منطقی نمی‌کند؟ در هر حال، مطالعات جدی کوری‌ها را در جلب حمایت دانشوران مکتب کوزا-ها ناکام‌مانند، و در واقع با حملات شدید همه‌جانبه‌ای از سوی آن‌ها مواجه شد.

در پی اتخاذ منشور «باورهای کنونی حزب کمونیست ژاپن» به‌عنوان برنامه‌ی جدید این حزب در سال ۱۹۵۱، تحت هدایت کمیونفرم¹³³ (Cominform)، اکثر دانشوران مکتب کوزا-ها شروع به انتقاد توأمان از موضع‌گیری مکتب جدید کوزا-ها و نیز دیدگاه کوری‌ها و رد هر دو رهیافت کردند؛ انتقاداتی که از منظری مشابه با رهیافت پیش از جنگ مکتب کوزا-ها مطرح می‌شد. بر اساس برنامه‌ی یاد شده، ژاپن به یک نیمه‌مستعمره‌ی تابع منافع امپریالیسم ایالات متحد بدل شده است، فرآیندی که با مداخله‌گری بوروکراسی استبدادی سلطنتی¹³⁴، که همچنان در مالکیت نیمه‌فئودالی زمین ریشه دارد، تحقق یافته است.

به‌عنوان پیامدی [استراتژیک] از این رهیافت، یک انقلاب بورژوازی ضد فئودالی همچنان می‌باید واجد اولویت باشد. مجموعه‌ای یازده‌جلدی با عنوان «درس‌گفتارهای کوزا- جدید درباره‌ی سرمایه‌داری ژاپن¹³⁵» (۱۹۵۳-۵۵) در دفاع از برنامه‌ی حزبی ۱۹۵۱ منتشر گردید. یکی از مؤلفان شاخص این متون/ینوئه بود که در کتاب «اصلاح ارضی و خصلت نیمه‌فئودالی سرمایه‌داری ژاپن¹³⁶» (مجلد پنجم از مجموعه‌ی فوق) مدعی شد که اصلاح ارضی صرفاً تغییری صوری در نظام مالکیت ارضی پیش از جنگ بود. اینوئه به‌عنوان اثباتی بر مدعایش، به مالکیت دست‌نخورده‌ی زمین‌های [نواحی] جنگلی ارجاع داد؛ یعنی باقیمانده‌های زمین‌های استیجاری با مقیاسی حدود ۲.۴۵ آکر [در هر واحد]. وی همچنین به این واقعیت ارجاع داد که مقیاس این‌گونه مزارع بسیار کوچک‌تر از آن بود که کشاورزان را قادر سازد که سطح استاندارد زندگی خود را حفظ کنند یا ارتقا بخشند. روشن است که در چارچوب استدلالی وجود مناسبات اجباری فئودالی یا نیمه‌فئودالی میان صاحبان زمین و کشاورزان خرد، هیچ یک از دلایل فوق را نمی‌توان به‌لحاظ علمی قطعی و نهایی تلقی کرد.

بار دیگر، این دیدگاه ارتدوکس کوزا-ها، که از سوی اینوئه نمایندگی می‌شد، نیز عمر کوتاهی داشت. چرا که از واقعیت

133. [دفتر اطلاعات احزاب کمونیست] (Communist Information Bureau): نخستین اجتماع احزاب کمونیست پس از انحلال کمینترن، که با فراخوان استالین و با نظر به واقعیت‌های جدید پس از جنگ جهانی دوم میان کشورهای بلوک شرق ایجاد گردید. [ویکی‌پدیا/م](#).

134. Imperial absolutist bureaucracy

135. *New Lectures (Kozu) on Japanese Capitalism*

136. Harumaru Inoue

کشاورزی ژاپن بسیار دور بود و حتی بخشا اثرات مخربی بر سازمان‌های سیاسی کشاورزان داشت؛ بدین لحاظ که کشاورزان نمی‌توانستند به‌طور موثری با مالکان زمین‌های جنگلی یا مالکان بسیار تضعیف‌شده‌ی زمین‌های زراعی قابل کشت مخالفت کنند. در سال ۱۹۵۵، بلافاصله پس از انتشار کامل درس‌گفتارهای یازده‌جلدی یاد شده، حزب کمونیست ژاپن ناچار شد [بار دیگر] استراتژی خود را تغییر دهد. به‌عنوان پیامدی از این تغییر، مجموعه‌نوشته‌های فوق‌بی‌درنگ حمایت‌های ارتدوکسی خود را از دست داد و از صحنه‌ی توجهات محو شد، بی‌آنکه بتواند مباحثاتی جدی را برانگیزد [۳۲].

از آن پس، به‌نظر می‌رسید که دانشوران مکتب کوزا-ها قادر نیستند که تحلیل هماهنگ و نظام‌مندی از سرمایه‌داری ژاپن عرضه کنند و در عمل نیز دیدگاه‌های آنان در این باره پاره‌پاره و پراکنده شد. برخی از آنان در امتداد مشی حزب کمونیست، و حتی سریع‌تر و «رادیکال‌تر» از این حزب، به سمت رفرمیسم سوق یافتند: برخی از صورت‌بندی‌های مربوط به الگوی سرمایه‌داری انحصاری دولتی حاکی از چنین گرایشی بود. بدین ترتیب، از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰ اعتبار نظری مکتب کوزا-ها رو به زوال رفت. آغاز فرآیند استالین‌زدایی از سال ۱۹۵۶، در فقدان هرچه بیشتر انسجام و پیوستگی مکتب کوزا-ها مؤثر واقع شد و به افول جایگاه [نظری-سیاسی] آنان شتاب بخشید.

در حوزه‌ی نظریه‌ی پایه‌ای، دانشوران کوزا-ها به جای آثار اصلی، به سمت متون عقیدتی-تعلیماتی (doctrinal) متمایل شدند، و خود را به بسط صورت‌بندی‌های نظری پیش از جنگ محدود ساختند. یک اثر قابل توجه و شاخص از این میان، دوره‌ی ده‌جلدی «فرهنگ‌نامه‌ی مارکس¹³⁷» تألیف کوروما است، کسی که خاستگاه فعالیت نظری‌اش در اصل مکتب رونو-ها بود. این اثر مجموعه‌ی عظیمی از نقل‌قول‌های دسته‌بندی شده از مارکس است. در خصوص نظریه‌ی ارزش دانشوران مکتب کوزا-ها [انگاره‌ی] تحول تاریخی-منطقی از ارزش‌ها به قیمت تولید را حفظ کردند، همچنان که در آثار میاکاوا¹³⁸ («مطالعاتی در کاپیتال»، ۱۹۴۹)، یاماموتو¹³⁹ («مطالعاتی در باره‌ی نظریه‌ی ارزش»، ۱۹۶۲)، و اوشیما¹⁴⁰ («نظریه‌ی قیمت‌ها و سرمایه، ۱۹۷۴) قابل مشاهده است. چنین به نظر می‌رسد که دشواری‌های نظری اساسی مربوط به این رویکرد، که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت، [نزد این نسل] همچنان حل‌ناشد مانده‌اند.

در خصوص نظریه‌ی بحران اکثر آثار مکتب کوزا-ها در چارچوب نظریه‌ی کالای مازاد، بر مبنای نمودارهای بازتولید¹⁴¹، جای می‌گیرند. اثر یامادا¹⁴² با نام «مقدمه‌ای بر تحلیل نموداری فرآیند بازتولید» (۱۹۴۸) نمونه‌ی الگوواری از نظریه‌ی کالای مازاد مبتنی بر مصرف ناکافی را پیش می‌نهد. از میان دیگر آثار نوعی همبسته با این رویکرد، می‌توان از کتاب «بحران‌ها¹⁴³»، نوشته‌ی کاواساکی، و کتاب «ساختار اصلی نظریه‌ی بحران در کاپیتال¹⁴⁴»، تألیف مشترک اوداکا، و مینامی یاد کرد [۳۳].

137. Kozo Koruma, *Marx Lexicon*

138. Minoru Miyakawa, 1949, *Studies in Capital*

139. Fumimaru Yamamoto, 1962, *Studies on the Theory of Value*

140. Yuichi Oshima, 1974, *Theory of Prices and Capital*

141. reproduction schemes

142. M. Yamada, 1948, *An Introduction to the Scheme Analysis of the Reproduction Process*

143. Misaburo Kawasaki, 1949, *Crises*

144. M. Ukada and K. Minami, *The Basic Structure of Crisis Theory in Capital*

انباشت سرمایه‌دارانه بدون ایجاد محدوده‌های نسبتاً تنگ برای سطح مصرف کارگران ممکن نیست. به بیان دیگر، محدودیت‌های شدید بر مصرف کارگران را همچنین می‌توان به‌منزله‌ی شالوده‌ی انباشت سرمایه، و هم‌پیوند با آن به‌منزله‌ی شالوده‌ی بحران‌ها تلقی کرد. با این حال، تا جایی که انباشت سرمایه بتواند تداوم بیابد، عرضه‌ی مازاد «وسایل مصرفی»، در پیوند با تقاضای مؤثر محدود کارگران در بخش کالاهای مصرفی، می‌تواند توسط فرآیند انباشت سرمایه در بخش‌های تولید «وسایل تولیدی» جذب گردد. در قلمرو انباشت سرمایه، پویای آنارشیکی مداومی از سرمایه‌گذاری وجود دارد که از افت‌وخیزهای قیمت‌های بازار و نرخ‌های سود تبعیت می‌کند و به‌طور متناوب بیش-عرضه‌ی (oversupply) کالاهای مختلفی را موجب شده و [سپس] کالاهای بیش-عرضه‌شده را جذب می‌نماید. این فرایند سازوکار سرمایه‌دارانه‌ی مشخصی را نمایش می‌دهد که قانون ارزش به میانجی آن عمل می‌کند. عرضه‌ی مازاد، در پیوند با مصرف محدود (شده‌ی) کارگران، ضرورتاً به «بیش-تولید-تعمیم‌یافته»¹⁴⁵ راه نمی‌برد.

اما چگونه و چرا این فرآیند سرمایه‌دارانه‌ی تنظیم عرضه و تقاضا تماماً از کار می‌افتد؟ و چرا این فرآیند می‌باید با یک تناوب چرخه‌ای¹⁴⁶ فرو بپاشد؟ این‌ها دشواری‌های نظری بنیادی برای نظریه‌ی بحران مبتنی بر کالای مازاد هستند، که غفلت یا کم‌توجهی آن به نقش انباشت مازاد خود سرمایه¹⁴⁷ را بازتاب می‌دهند.

به‌منظور غلبه بر این مشکلات، نظریه‌پردازان مکتب کوزا-ها برخی مسبب‌های مضاعف برای عدم توازن‌های تناوبی را مورد کاوش قرار دادند و برای این کار، امواج سرمایه‌گذاری جدید و سرمایه‌گذاری جایگزین در سرمایه‌ی ثابت را وارد نمودارهای بازتولید کردند. به‌عنوان پیامدی از این راهکار، آن‌ها گرایش بدان یافته‌اند که توضیحی درباره‌ی عدم تعادل را با «تز مصرف ناکافی» (under-consumptionist thesis) در هم بیامیزند و ترکیب کنند. آثار هایشی¹⁴⁸، یوشیمورا¹⁴⁹، تومیسوکا¹⁵⁰، و ایمورا¹⁵¹ کمابیش نمونه‌های شاخصی از این رویکرد هستند.

چنین تلاشی‌هایی همچنان دشواری‌های منطقی این نوع از نظریه‌ی بحران را حل‌ناشده‌ی وا می‌نهند، چرا که حتی یک اختلال ایجاد شده توسط حرکت ناموزون سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی ثابت ممکن است فقط [اختلالی] جزئی باشد و تاجایی که انباشت سرمایه به‌مثابه‌ی یک کل با مشکلات بنیادی‌تری مواجه نشده است، چنین اختلالی احتمالاً قابل رفع خواهد بود.

علاوه بر نظریه‌های ارزش و بحران، از دهه‌ی ۱۹۵۰ نظریه‌ی مارکس درباره‌ی اعتبار و بهره به موضوع رایجی [برای مباحثات نظری] بدل شد. طی همین دوره، یک کارگروه مارکسیستی با نام «انجمن مطالعه‌ی نظریه‌ی اعتبار» تاسیس شد: این گروه در سال ۱۹۵۶ مجموعه‌ای چهار جلدی با عنوان «نظام نظریه‌ی اعتبار» منتشر ساخت. کاوایی، تامانویی، میاکه، تاکاگی، ایکوکاوا و شیگرو چهره‌های اصلی این انجمن بودند و به نوبه‌ی خود مشوق نسل جدیدی از دانش‌وران در این حوزه شدند.

145. generalized overproduction

146. cyclical periodicity

147. excess accumulation of capital itself

148. Naomichi Hayashi, 1959, *Studies in Business Cycles*

149. Tatsuji Yoshimura, 1961, *A Study in the Theory of Crisis*

150. Ryozo Tomizuka, 1962, *A Study of the Crisis Theory*

151. Kiyoko Imura, 1973, *Theory of Crisis and the Industrial Cycle*

از همان آغاز، مطالعه‌ی نظریه‌ی اعتبار محدود به مکتب کوزا-ها نبود: مکتب جدیدی که از سوی کوزو/اونو (Kozo Uno) هدایت می‌شد، که بعدتر به آن می‌پردازم، همچنین نقش مهمی در این مطالعات ایفا کرد. از میان بنیان‌گذاران انجمن مطالعاتی یاد شده، تامانویی به این مکتب جدید تعلق داشت.

مکتب کوزا-ها، در مقایسه با نظریه‌پردازان مکتب اونو، به تفسیری سفت‌وسخت و صلب از [نص] نوشته‌های مارکس وابسته بود. با این حال، چنین رویکردی نمی‌توانست در توضیح دشواری‌های نظری مربوط به حوزه‌هایی که مطالعات خود مارکس آشکارا ناتمام مانده بود، کارآیی چندانی داشته باشد. اگرچه کاپیتال برخی مصالح و بصیرت‌های نظری پایه‌ای را فراهم آورده است، اما این مصالح و بصیرت‌ها می‌باید در چارچوب یک نظریه‌ی بنیادی (a basic theory) تکمیل گردند. دانشوران کوزا-ها از یک سو بیش از حد بر تفسیرهای تحت‌اللفظی¹⁵² از اظهارات و مفاهیم مارکس درباره‌ی بهره و اعتبار متمرکز شدند، و از سوی دیگر گرایش بدان داشته‌اند که [تفاسیر برآمده از] این اظهارات را به گونه‌ای بیش از حد مستقیم در خصوص موقعیت‌های انضمامی متاخر به کار ببندند. همین امر توضیحی است بر دشواری‌هایی که اقتصاددانان مارکسیست «ارتدوکس» برای غلبه بر سنت‌های عقیدتی-تعلیماتی‌شان پیش روی خود داشته‌اند.

با همه‌ی اینها، عملکرد دانشوران مکتب کوزا-ها در حوزه‌های مختلف فاقد ارزش علمی نبوده است. گذشته از هر چیز، شرح و تفسیر تلاش‌های نظری عظیمی مثل آثار مارکس، نمی‌تواند خود تماماً فاقد بنیان‌های علمی باشد. کارنامه‌ی [نظری] این دانشوران سهمی انکارناپذیر در شکل‌بخشیدن به یک بستر آموزشی گسترده و رشد یک درک پایه‌ای عام از مارکسیسم و اقتصاد مارکسی در میان روشنفکران ژاپن در دوران پس از جنگ [دوم جهانی] داشته است. در واقع، بسیاری از متون نسبتاً خوب مقدماتی توسط این دانشوران تهیه و تألیف شده است، همچنان که شمار عظیمی از آثار مارکسیستی توسط آنان به ژاپنی برگردانده شده است. برای مثال، ترجمه‌های کامل همه‌ی مجلدات آثار مارکس-انگلس عمدتاً به‌همت دانشوران مکتب کوزا-ها انجام شده است. بنابراین، در یک معنا، حضور و فعالیت‌های دانشوران مکتب کوزا-ها شالوده‌ی عامی را فراهم آورده است که مطالعات و پژوهش‌های مارکسیستی در فضای آکادمیک و حیات اجتماعی ژاپن بر پایه‌ی آن استقرار یافته‌اند.

۳-پ) مکتب رونو-ها

دانشوران مکتب رونو-ها در دوران پس از جنگ عمدتاً توسط ساکی ساکا راهبری شده‌اند، کسی که نقشی مرکزی در «انجمن سوسیالیستی»¹⁵³ ایفا کرد. این انجمن به منظور تقویت «حزب سوسیالیست ژاپن»، یعنی دومین حزب بزرگ در پارلمان ژاپن، شکل گرفت. گروه رونو-ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر جناح چپ لین حزب داشت: برای مثال، م. سوزوکی که یکی از پایه‌گذاران نشریه‌ی رونو در دوره‌ی پیش از جنگ بود، طی دهه‌ی ۱۹۶۰ ریاست حزب سوسیالیست را بر عهده داشت.

152. literal interpretations

153. Socialist Association

دیدگاه ساکی ساکا درباره‌ی اصلاح ارضی پسا-جنگ آن بود که اصلاح ارضی نه تجلی یک انقلاب بورژوازی بود، و نه صرفاً رفرفی در چارچوب یک نظام نیمه‌فئودالی مالکیت زمین؛ بلکه اصلاحی معطوف به مالکیت مدرن و خصوصی زمین بود که به زبان زمین‌داران بزرگ انجام شد، تا بحران سیاسی جدی طبقه‌ی سرمایه‌دار را تخفیف بدهد. این دیدگاه به‌طور صریحی خلاف دیدگاه مکتب کوزا-ها بود و با موضوع‌گیری پیش از جنگ مکتب رونو-ها درباره‌ی اصلاحات میجی و درک آن به‌عنوان یک انقلاب بورژوازی همخوانی داشت. این رویکرد همچنین با موضع سیاسی مکتب رونو-ها و جناح چپ حزب سوسیالیست، مبنی بر ضرورت یک انقلاب سوسیالیستی برای تحقق یک دموکراسی حقیقی و بنیادی (substantial) در ژاپن مطابقت داشت.

اگرچه تحلیل‌های مکتب رونو-ها از سرمایه‌داری ژاپن نسبتاً درست و منسجم بودند، آن‌ها همچنان گرایش بدان داشتند که از توضیح خصلت ویژه‌ی تحول و توسعه‌ی این سرمایه‌داری اجتناب کنند، به‌ویژه تا جایی که به بخش کشاورزی مربوط می‌شد. به‌بیان دیگر، آن‌ها به سمت کاربست مستقیم نظریه‌ی پایه‌ای مارکس بر روی سرمایه‌داری ژاپن متمایل شدند.

در زمینه‌ی نظریه‌های پایه‌ای، آثار دانشوران مکتب رونو-ها، همانند آثار دانشوران مکتب کوزا-ها، بیشتر آثاری تفسیری محسوب می‌شوند، تا نوآوری‌های نظری. برای مثال، ساکی ساکا کل دوره‌ی سه جلدی کاپیتال را ترجمه کرد، و چندی بعد اوکازاکی¹⁵⁴ ترجمه‌ی کامل دیگری از سه جلد کاپیتال عرضه کرد [۳۴]. در حوزه‌ی نظریه‌ی ارزش، اثر [تالیفی] سه جلدی ساکی ساکا با نام «روش‌شناسی اقتصادی سیاسی»¹⁵⁵ (۱۹۴۹-۵۰) و اثر کاواگوچی با عنوان «تاریخ مناقشه‌ی ارزش»¹⁵⁶ (۱۹۶۴)، رویکرد تاریخی-منطقی دگرگونی ارزش‌ها به قیمت تولید را حفظ کردند، و در این خصوص از رویکرد پیش از جنگ کوشیدا/پیروی کردند. در زمینه‌ی نظریه‌ی بحران، آیه‌هارا در کتاب «انباشت و بحران»¹⁵⁷، (۱۹۴۸)، در امتداد اثر پیش از جنگ خود، نظریه‌ای مبتنی بر مازاد کالا و از سنخ عدم‌تعادل¹⁵⁸ ارائه کرد. او در این کتاب ضمن مرور نظریه‌های مارکسیستی اروپایی پیش از جنگ درباره‌ی بحران، نارسایی‌های منطقی این نظریه‌ها را مورد نقد قرار داد. آیه‌هارا برای مثال یادآور می‌شود که نظریه‌ی هنریک گروسمن¹⁵⁹ درباره‌ی بحران و فروپاشی، بر اساس قانون مارکسی‌گرایش نزولی نرخ سود، نمودار (طرح‌واره) بازتولید¹⁶⁰ی را ترسیم می‌کند که در آن به‌گونه‌ای نامناسب و مکانیکی چنین فرض شده است که با افزایش بارآوری تولید، نرخ ارزش اضافی و نرخ‌های رشد سرمایه‌های ثابت و متغیر بدون تغییر [ثابت] می‌مانند [۳۵]. در غیاب چنین فرض‌هایی، قانون گرایش نزولی نرخ سود به‌تنهایی ضرورتاً یک فروپاشی سرمایه‌داری یا یک بحران را نتیجه نمی‌دهد، هرچند فروکشی در حرکت انباشت سرمایه را موجب می‌گردد¹⁶¹. نقد آیه‌هارا به گروسمن به‌طور قاطعی اثبات شد و از آن پس این رهیافت به نظریه‌ی بحران حامیان

154. Jiro Okazaki

155. I. Sakisaka, 1949, *The Methodology of Political Economy*

156. T. Kawaguchi, 1964, *The History of Value Controversy*

157. Shigeru Aihara, 1948, *Accumulation and Crisis*

158. a disequilibrium-type excess commodity theory

159. Henryk Grossmann

160. reproduction scheme

161. رجوع کنید به مقاله‌ی چهارم از همین کتاب. [منظور مولف، مجموعه مقالات «ارزش و بحران ...» است. ام.]:

Makoto Itoh, 1980: *Value and Crisis: Essays on Marxian Economics in Japan*. Monthly Review Press

اندکی در ژاپن یافت.

دانشوران مکتب رونو-ها تا جایی که رویکردی تاریخی-منطقی به نظریه‌ی ارزش، نظریه‌ی مازاد-کالایی درباره‌ی بحران، و گرایش به تفسیر صرف مارکس (به جای نوآوری بر پایه‌ی آرای مارکس) را حفظ می‌کنند، اساساً کاملاً نزدیک به مکتب کوزو-ها باقی می‌مانند. چنان که دیده‌ایم، تفاوت عمده‌ی میان این دو مکتب نظری حول موضوع روش‌شناختی کاربست مفاهیم پایه‌ی مارکسیستی بر توسعه‌ی تاریخی مشخص سرمایه‌داری ژاپن تمرکز یافته است. در عین حال، مسایل روش‌شناسانه، که در مباحثات میان دو مکتب فوق و نیز در بدنه‌ی اصلی آثار تفسیری آنان حل نشده باقی مانده‌اند، به‌منزله‌ی پایه‌هایی اساسی برای برون‌دادهای خلاقانه‌تر مکتب اونو عمل کرده‌اند.

۳-ت) مکتب اونو

قابل توجه‌ترین ویژگی مطالعات اقتصادی مارکسیستی در ژاپن پسا-جنگ، رشد مکتب اونو، بر پایه‌ی آثار بسیار بدیع کوزو/اونو¹⁶²، بوده است. مکتب اونو، در حالی که بخشی از اقتصاددانان مکتب رونو-ها را نیز در خود جذب کرده بود، به مخالف اصلی راست‌آیینی مکتب کوزو-ها بدل شده است، و در انجام این کار نقش پیشین مکتب رونو-ها را بر عهده گرفته است. برخی از نظریه‌پردازان مکتب اونو به «انجمن سوسیالیستی» پیوسته‌اند و در میان نسل جوان‌تر جناح چپ حزب سوسیالیست ژاپن نفوذ فزاینده‌ای کسب کرده‌اند. نظریه‌ی اونو و همچنین گروه‌های کوچک‌تر دانشجویان و کارگران رادیکال در بیرون از حزب کمونیست را مجذوب ساخته است. احتمالاً حدود دویست دانشور حرفه‌ای، یا یک‌پنجم کل اقتصاددانان مارکسیست ژاپنی، را می‌توان به‌عنوان نظریه‌پردازان مکتب اونو دسته‌بندی کرد.

کوزو/اونو در دوره‌ی پیش از جنگ به‌عنوان عضوی از مکتب رونو-ها محسوب می‌شد، چرا که او نیز اصلاحات میجی را همچون یک انقلاب بورژوایی تلقی می‌کرد. با این حال، اونو مستقیماً به مناقشات [نظری] مربوط به سرمایه‌داری ژاپن نپیوست، بلکه در عوض بر نظریه‌های پایه‌ای در کاپیتال متمرکز شد و نیز مطالعات شخصی‌اش درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری در تاریخ جهان را (از طریق بسط نظریه‌ی امپریالیسم/لنین) پی گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم، اونو شروع به ارائه‌ی دیدگاه‌های بدیع و نوآورانه‌اش نمود.

یکی از داعیه‌های اصلی اونو آن بود که [علم] اقتصاد مارکسی می‌باید یک دانش اجتماعی نسبتاً خودمختار باشد، یعنی مستقل از ایدئولوژی‌ها و داعیه‌های سیاسی بماند. طبعاً ایدئولوژی سوسیالیستی می‌باید در نشان دادن محدودیت‌های ایدئولوژی بورژوایی نقش مهمی ایفا کند، اما به‌طور در-خود [به خودی خود] نمی‌تواند ارائه‌ی درک صحیحی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی تحت نظام سرمایه‌داری را ضمانت کند. با این حال، ایدئولوژی سوسیالیستی باید بر ارزیابی علمی صحیحی از قوانین حرکت اقتصاد سرمایه‌دارانه استوار باشد.

در واقع، مضامین نظری کاپیتال مارکس صرفاً داعیه‌های صرف [برآمده از] ایدئولوژی سوسیالیستی نیستند، بلکه آن‌ها گزاره‌های علمی درباره‌ی قوانین اقتصادی حاکم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری وضع می‌کنند که به‌طور جهانشمول قابل فهم

162. Kozo Uno (1897-1977)

هستند. همچنین مطالعات اقتصادی مبتنی بر کاپیتال نیز می‌باید به‌منزله‌ی فعالیت‌های علمی تلقی گردند، که در صورت نارسایی و ناکاملی به روی اصلاح و تکمیل گشوده‌اند: این مساله همچنین در مورد آثار اصلی مارکس، انگلس و لینن صادق است. موضوعیت و اهمیت رویکرد/ونو در این زمینه در پرتو تاریخ آشفستگی‌های ارتدوکسی مکتب کوزا-ها و «پاک‌سازی» جهانی مارکسیسم تحت نفوذ استالینیسم قابل درک می‌گردد. در واقع، اوز و نخستین کسی بود که انگاره‌ی نادرست استالین در این باب که قانون ارزش در کشورهای سوسیالیستی می‌تواند به‌سان یک قانون طبیعی به کار گرفته شود را مورد نقد قرار داد. انتقاد/ونو سه سال پیش از آغاز فرایند استالین‌زدایی در شوروی و ژاپن مطرح شد. اوز و پیروانش هم از گزند استالینیسم و هم از اغتشاش ناشی از فروپاشی ناگهانی آن در امان ماندند، همچنان که از نوسانات خطوط سیاسی احزاب کمونیست و سوسیالیست نیز برکنار ماندند. هدف اصلی آن‌ها پرورش و گسترش مضمون علمی اقتصاد مارکسی بوده است.

اوز بر این باور است که علم اقتصاد مارکسی می‌باید به سه سطح پژوهش تقسیم گردد. سطح نخست حاوی اصول اساسی و پایه‌ای¹⁶³ است، که از کاپیتال مشتق می‌شوند و هر جا که لازم باشد تکمیل می‌گردند. وظیفه‌ی سطح نخست آن است که قوانین ناب اقتصادی حرکت تولید سرمایه‌دارانه را، بر پایه‌ی یک اقتصاد تماماً کالایی، روشن سازد و آن را توضیح دهد. در این خصوص، اوز [همانند مارکس] بر اهمیت توسعه‌ی تاریخی اقتصاد بریتانیا، که تا میانه‌ی قرن نوزدهم هر چه بیشتر به یک جامعه‌ی تمام‌وکمال سرمایه‌دارانه تبدیل می‌شد، تأکید می‌ورزد. اوز بر این باور است که چنین گزایشی شالوده‌ای برای تجرید مادی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب را فراهم آورده است، جامعه‌ای که از دل آن می‌توان قوانین اصلی اقتصاد سرمایه‌داری را به طور نظام‌مند استخراج [اشتقاق] کرد.

سطح دوم پژوهش یک «نظریه‌ی مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جهانی»¹⁶⁴ را بر پایه‌ی اصول اساسی یاد شده [در سطح نخست] پرورش می‌دهد. این امر شامل توضیح انضمامی توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌های اصلی و پیشرو (leading capitals)، به همراه سیاست‌های مشخصه‌ی وابسته به آن‌ها است. اوز سه مرحله را برای توسعه‌ی سرمایه‌دارانه پیش می‌نهد: مرکانتلیسم، لیبرالیسم، و امپریالیسم. در مرحله‌ی نخست، یعنی مرکانتلیسم، سرمایه‌ی پیشرو سرمایه‌ی تجاری بریتانیا بود که بر رشد صنعت پشم متکی بود. مرحله‌ی دوم، لیبرالیسم، تحت سیطره‌ی سرمایه‌ی صنعتی بریتانیا قرار داشت، که هسته‌ی مرکزی آن صنعت پنبه بود. در مرحله‌ی سوم، یعنی امپریالیسم، انواع مختلفی از سرمایه‌ی مالی که با توسعه‌ی صنایع سنگین (heavy industries) در آلمان، بریتانیا و ایالات متحد پدیدار شدند، نقش مسلط را بر عهده گرفتند.

کتاب/امپریالیسم لینن (۱۹۱۷) این بالاترین و آخرین مرحله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه را با بررسی تغییرات انضمامی در سرمایه، نظام‌های مالی و بازار جهانی، در کنار تغییرات سیاست‌های اقتصادی، به‌طور فشرده تشریح می‌کند. سازمان‌های انحصاری سرمایه‌ی مالی بدون در نظر گرفتن تغییرات تاریخی مشخص حادث در فرایندهای صنعتی و مالی در درون هر بازار ملی (domestic market) قابل فهم نیستند؛ چرا که یک بازار ملی اغلب به‌واسطه‌ی حمایت‌گرایی دولتی از بازار رقابتی جهانی جدا می‌گردد. ستیزهای امپریالیستی میان کشورهای سرمایه‌داری اصلی، که

163 . basic principles

164 . stages theory of world capitalist development

پیش از جنگ جهانی اول پدیدار شدند، می‌باید از طریق مطالعات انضمامی تاریخی سرمایه‌های مالی این کشورها توضیح داده شوند. مطالعه‌ی امپریالیسم نه فقط نیازمند تحلیل خصیصه‌های عام سرمایه‌های پیش رو، بلکه همچنین مستلزم مطالعه‌ی تفاوت‌های ملی آنهاست. اگرچه بحث لنین گهگاه چنان پیش می‌رود که گویی نظریه‌ی امپریالیسم او می‌تواند مستقیماً از نظریه‌ی انباشت سرمایه‌ی مارکس استنتاج گردد، برخورد او با وضعیت‌های تاریخی-انضمامی سرآغاز قرن بیستم در همان سطحی از پژوهش نیست که بستر کشف اصول پایه‌ای بیان‌شده در کاپیتال بوده است [۳۶].

برای ارزیابی مناسب سهم نظری لنین [در این زمینه]، ضروری است که به لحاظ روش‌شناختی میان دو سطح اصول پایه‌ای و نظریه‌ی مراحل تمایز قایل شویم. به جای اینکه رهیافت امپریالیسم لنین را همچون بسط و امتداد (extension) مستقیمی از کاپیتال و در همان سطح تحلیل تلقی کنیم، اثر لنین می‌باید با یک نظریه‌ی مراحل کاملاً دقیق و تفصیلی پیوند داده شود، نظریه‌ای که مراحل قبلی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، یعنی مرکانتلیسم و لیبرالیسم را نیز در بر بگیرد. اثر اونو با عنوان «نظریه‌ی سیاست‌های اقتصادی»¹⁶⁵ (۱۹۵۴) رهیافت وی برای حل مسأله‌ی نظریه‌ی مراحل است، که طرح [مقدماتی] کاملی از یک نظریه‌ی مراحل [شامل همه‌ی مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه] را عرضه می‌کند.

نظریه‌ی مراحل اونو برای این مقصود طراحی نشده است که به توسعه‌ی تاریخی یک کشور سرمایه‌داری مشخص، نظیر ژاپن یا هر یک از کشورهای در حال توسعه در پیرامون بازار جهانی سرمایه‌داری، بپردازد. این نظریه همچنین اقتصاد جهانی پس از جنگ جهانی اول را از دایره‌ی بررسی خود کنار می‌گذارد، با این استدلال که پس از این مقطع سیاست‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری دیگر صرفاً بر اساس منافع اقتصادی سرمایه‌های پیشرو هدایت نشده‌اند، بلکه همچنین به‌طور سیاسی متأثر از نیاز این کشورها به رویارویی با «خطر سوسیالیستی» خارجی یا داخلی طراحی و هدایت شده‌اند. از این مقطع، تاریخ جهان دیگر صرفاً تاریخی سرمایه‌دارانه نبود، بلکه یک نوع دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم آغاز شده است. بنابراین، اونو مدعی شد که اقتصاد جهانی از زمان جنگ جهانی اول، و توسعه‌ی کشورهای سرمایه‌داری نظیر ژاپن می‌باید در یک سطح سوم پژوهش در کنار وضعیت‌های تاریخی مشخص آنها مورد تحلیل قرار گیرد. بنا به رهیافت اونو، این سطح [سوم پژوهش] دربردارنده‌ی تحلیل‌های تجربی از وضعیت جاری است، تحلیل‌هایی که توأمان بر اصول استخراج شده از کاپیتال و نظریه‌ی مراحل تکیه دارند.

این تمایزگذاری روش‌شناسانه میان اصول، نظریه‌ی مراحل، و تحلیل تجربی «نظریه‌ی سه گام»¹⁶⁶ [یا «نظریه‌ی سه سطح» نام گرفته است [۳۷]. از منظر اونو، هر دو مکتب فکری کوزا-ها و رونوها در شیوه‌ای که نظریه‌های پایه‌ای کاپیتال را در تحلیل سرمایه‌داری ژاپن به کار بستند، بسیار شتاب‌زده عمل کردند. دانشوران مکتب رونوها بدین سو گرایش داشتند که بر پایه‌ی مقوله‌های کتاب کاپیتال، تنها بر قانون توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، به منزله‌ی فرآیندی در جهت ایجاد یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، تمرکز کنند. در نتیجه، آنها توجه بسیار اندکی به خصیصه‌های ویژه‌ی سرمایه‌داری ژاپن، به‌خصوص در بخش کشاورزی، نشان دادند. برخلاف این رویکرد، دانشوران مکتب کوزا-ها بر یکتایی

165. Kozo Uno, 1954, *Theory of Economic Policies*

166. Three Steps Theory

کشاورزی ژاپن به عنوان پایه‌ای نیمه‌فئودالی برای سرمایه‌داری ژاپن تأکید می‌نهادند و این یکتایی را در تقابل مستقیم با نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب -توصیف شده در کاپیتال - قرار می‌دادند؛ درحالی‌که بنا به رویکرد کاپیتال تولید سرمایه‌دارانه حتی بر بخش کشاورزی تسلط دارد و همان‌گونه که در نظریه‌ی رانت زمین آمده است، آن را پیش‌فرض خود دارد. دانشوران مکتب کوزا-ها برای اثبات خصلت نیمه‌فئودالی سرمایه‌داری ژاپن، بر وجود مغاکی میان واقعیت ژاپن و مضمون نظری کاپیتال تأکید می‌ورزیدند.

در مقابل، تأکید بر نظریه‌ی مراحل، در فاصله‌ی میان اصول و تحلیل تجربی سرمایه‌داری ژاپن، بدین معناست که نتیجه‌گیری‌های تک‌سویه‌ای نظیر آنچه ذکر شد قابل اجتناب‌اند. نظریه‌ی مراحل آشکار می‌سازد که در کشوری همانند آلمان که فرآیند صنعتی‌شدن را از طریق واردسازی فناوری‌ها از بریتانیا آغاز کرد، امری که مستلزم سطح بالاتری از ترکیب ارگانیک سرمایه است، انباشت سرمایه با شمار نسبتاً اندکی از کارگران مزدی تحقق می‌یافت، فرآیندی که ارتش ذخیره‌ی صنعتی بزرگی از دهقانان فقیر را در دهکده‌های کشاورزی بر جای گذاشت. خصلت ویژه‌ی سرمایه‌ی مالی آلمان و سیاست‌های امپریالیستی خارجی آن پیوند نزدیکی با مسیر توسعه‌ی فوق داشته‌اند. بر همین سیاق، جای شگفتی نیست که سرمایه‌داری ژاپن، که دیرتر از سرمایه‌داری آلمان شروع به حرکت کرد، برای مدت طولانی به طور مشابهی با مشکلات اجتماعی-اقتصادی ایجاد شده در [بخش] کشاورزی روبرو بوده باشد؛ مشکلاتی ناشی از شمار عظیم دهقانان فقیر و یک سرمایه‌ی مالی بسیار متمرکز (از نوع زایاتسو¹⁶⁷). بنابراین، روش‌شناسی سه مرتبه‌ای اونیو برای دستیابی بهتر به تحلیلی از سرمایه‌داری ژاپن و مساله‌ی زراعی آن مفید است. شمار بزرگی از تحلیل‌های تجربی برآمده از این رویکرد، که توسط نظریه‌پردازان اونویی درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری ژاپن و مسایل کشاورزی آن عرضه می‌شوند، انتقادات نظری و تجربی وارد بر هر دو مکتب کوزا-ها و رونو-ها را در کار خود لحاظ می‌کنند. از میان این پژوهش‌ها می‌توان به موارد شاخص زیر اشاره کرد: آثار درخشان تسوتومو اوچی شامل «مسایل کشاورزی در سرمایه‌داری ژاپن¹⁶⁸»، و «رساله‌ای درباره‌ی اقتصاد ژاپن¹⁶⁹»؛ و مجموعه‌ی سیزده-جلدی و ملندگار «توسعه‌ی سرمایه‌داری در ژاپن¹⁷⁰»، اثر مشترک کاجی‌نیشی، اوشیما، کاتو، و اوچی .

علاوه بر مطالعات ملی/محلی مربوط به سرمایه‌داری ژاپن، نسل جوان‌تر دانشوران مکتب اونیو مطالعات تجربی بیشتری را درباره‌ی توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری بر عهده گرفته‌اند؛ به‌ویژه در زمینه‌ی سرمایه‌های مالی، امپریالیسم، بحران‌ها و رکودها، و اقتصاد جهانی معاصر.

از سوی دیگر، اونیو بر تکمیل نظام نظری کاپیتال به عنوان اصول پایه‌ای اقتصاد مارکسی متمرکز شد. او کل سه جلد کاپیتال را بازنویسی کرد: نخست در دو جلد با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی¹⁷¹» (۵۲-۱۹۵۰)؛ و سپس نسخه‌ی فشرده‌تری از آن با همان عنوان به سال ۱۹۶۴ [۳۸]. این بازنمایی‌های فشرده‌ی شالوده‌های کاپیتال به محوری کانونی بدل شد که مطالعات بسیار زیادی را در زمینه‌ی نظریه‌ی اقتصادی در ژاپن بعد از جنگ برانگیخت و نیز مباحثات

167. Zaibatsu-type

168. Tsutomu Ouchi, 1948, *Agricultural Problems in Japanese Capitalism*

169. Tsutomu Ouchi, 1962, *A Treatise on Japanese Economy*

170. M. Kajinishi, K. Oshima, T. Kato and T. Ouchi., 1954-69: *The Development of Capitalism in Japan*

171. Kozo Uno, 1950-52, *The Principles of Political Economy*

مختلفی را در حوزه‌های نظریه‌ی ارزش، پول، انباشت، قیمت‌های تولید، رانت زمین، اعتبار، سرمایه‌ی تجاری، و بحران‌ها موجب گردید. آثار و مقالات خود/ونو در حوزه‌های یاد شده، در شش جلد نخست دوره‌ی یاد شده-جلد ۱ «مجموعه آثار کوزو/ونو»¹⁷² گردآوری شده‌اند.

ونو در حوزه‌ی نظریه‌ی ارزش چشم‌اندازی جدید و راهی برای برون‌رفت از مخرجه‌های به‌ارث رسیده از تاریخ بلند مباحثات گذشته عرضه کرد. برای مثال، تحول تاریخی-منطقی از ارزش‌ها به قیمت‌های تولید، از سوی انگلس، هیلفردینگ و بسیاری از مارکسیست‌های ژاپنی به‌منزله‌ی رهیافتی که پایه‌ی مادی بالفعل قانون ارزش را نشان می‌دهد، معرفی شده بود؛ در مقابل درکی که آن را صرفاً به‌عنوان یک بازنمایی فرضیه‌وار¹⁷³ از مبادله‌ی کالاها بر حسب ارزش‌های‌شان تلقی می‌کرد. با این حال، این نظریه‌ی کالایی پیشا-سرمایه‌دارانه¹⁷⁴ ناچار بود یک جامعه‌ی خیالی و بی‌طبقه‌ی پیشا-سرمایه‌داری متشکل از تولیدکنندگان کالایی ساده را مفروض بگیرد تا بتواند ضرورت اجتماعی قانون ارزش را نشان دهد. در مواجهه با چنین تنگناهایی، برخی نظریه‌پردازان به نظریه‌ی ارزش متکی بر تولید کالایی سرمایه‌دارانه متوسل شدند و نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس در ابتدای کاپیتال را تجدیدی از جامعه‌ی سرمایه‌داری تفسیر کردند. اما چنین تفسیری همچنین ناچار بود که نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس را به مثابه‌ی یک فرضیه‌ی اثبات‌نشده معرفی کند، چون تولید سرمایه‌دارانه نمی‌تواند در این مرحله‌ی نخست [کاپیتال] به‌طور نظری توضیح داده شود. اگر نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس به عنوان یک مدل فرضیه‌وار تلقی گردد، می‌توان همچنین بسیاری از الگوهای متعارف‌تر نظریه‌ی قیمت در امتداد خطوط فکری نوکلاسیک و نو-ریکاردینی را جایگزین آن ساخت [۳۹].

ونو در جستجوی آن بود که از یک رویکرد فرضیه-محور پرهیز کند، و تلاش کرد تا ضرورت اجتماعی واقعی نظریه‌ی ارزش کارپایه‌ی مارکس را نشان دهد. در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری متکی بر شکل کالایی نیروی کار¹⁷⁵، تمامی وسایل مصرف و تولید می‌باید شکل کالایی به خود بگیرند. بنابراین، در چنین جامعه‌ای مناسبات ارزش-محور میان کالاها مناسبات اجتماعی مربوط به مقادیر کار تبلور یافته در اشیاء (و مقولات) مختلف را به تمامی دربر می‌گیرد و میانجی‌گری می‌کند. مناسبات ارزش در پیمان‌های کار ماهیتی اجتماعی کسب می‌کنند. و تا جایی که بازتولید اجتماعی از مناسبات ارزش تأثیر می‌پذیرد، دومی می‌باید مناسبات اجتماعی مربوط به مقادیر کار لازم برای بازتولید کالاها را بازنمایی/بیان کند. ونو مدعی شد که اگر قانون ارزش به فرآیند تولید سرمایه‌دارانه پیوند داده شود، اجتناب‌ناپذیری اجتماعی آن [یعنی قانون ارزش] به‌گونه‌ای استوار قابل نشان دادن است. پس چگونه می‌باید با نظریه‌های مارکس درباره‌ی کالاها و پول و فرمول‌های مربوط به سرمایه مواجه شویم، درحالی‌که این مقوله‌ها در کتاب کاپیتال پیش از [مبحث] فرآیند تولید سرمایه‌دارانه ارائه می‌شوند؟

ونو کشف کرد که نظریه‌های پاره‌های یکم و دوم جلد اول کاپیتال نظریه‌های اصلی مارکس درباره‌ی شکل‌های ارزش را در بر دارند؛ و اینکه این نظریه‌ها را می‌توان در قالب نظریه‌های درباره‌ی شکل‌هایی گردش باز-تدوین (reformulate) کرد، بی‌آنکه به ماهیت ارزش به‌مثابه‌ی کار ارجاع داد. این باز-تدوین با این تصدیق یگانه‌ی مارکس انطباق دارد که

172. *The Collected Works of Kozo Uno, 1973-74*

173. hypothetical presentation

174. precapitalist commodity theory

175. commodity form of labor power

اقتصاد کالایی در قالب مناسبات اقتصادی بینا-جامعه‌ای¹⁷⁶ پدیدار گشت و گسترش یافت، مناسباتی که برای دوره‌ای طولانی در صورت‌بندی‌های پیشا-سرمایه‌دارانه، نسبت به فرآیندهای اجتماعی درون نظم‌های مختلف سیاسی و جماعتی بیرونی باقی ماندند. خصلت تاریخی ویژه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری با سازوکارهای آنارشیک (anarchical) و اتمیستی آن پیش از هر چیز محصولی از این واقعیت است که مناسبات اقتصادی بدوا بینا-جامعه‌ای به مناسبات فرا-جامعه‌ای (intrasocial relations) متکی بر شکل کالایی نیروی کار تحول یافته بودند.

بنابراین، نظریه‌ی ارزش/ونو با توضیحات روشن‌گرش درباره‌ی شکل‌های ارزش نباید به‌عنوان یک تفکیک مکانیکی [سپهرهای] تولید سرمایه‌دارانه و گردش کالا تلقی گردد. این رهیافت دلالت‌های ژرفی برای فهم درست خصلت تاریخی اقتصاد کالایی و نیز خصلت تاریخی تولید سرمایه‌دارانه دارد. در نظریه‌ی/ونو قانون ارزش با ارجاع به ضرورت‌های اجتماعی برآمده از [قلمروی] بیرون از تولید کالایی سرمایه‌دارانه اثبات می‌شود. چنین رویکردی این امکان را ایجاد می‌کند که خصلت تاریخی وسیع‌تر اقتصاد کالایی به‌طور منطقی مفصل‌بندی گردد. این نظریه روش جدیدی برای غلبه بر مشکلات و تنگناهای به‌جای مانده از نظریه‌ی کالایی سرمایه‌دارانه¹⁷⁷ و نظریه‌ی کالایی پیشا-سرمایه‌دارانه عرضه می‌کند.

رویکرد/ونو در آثار نسل جوان‌تر دانشوران مارکسی دنبال شده است. برای مثال، سوزوکی در اثر دوجلدی‌اش با نام «اصول علم اقتصاد»¹⁷⁸ و *ایواتا* در کتاب «سرمایه‌داری جهانی»¹⁷⁹ می‌کوشند تا دلالت‌های روش‌شناسانه‌ی نظریه‌ی شکل‌های ارزش را وسعت بخشند [۴۰]. کتاب *هیداکاکی اوچی* با نام «شکل‌گیری نظریه‌ی ارزش»¹⁸⁰ و اثر *ساکورائی* با عنوان «نظریه‌ی قیمت‌های تولید» دیدگاه‌های/ونو را درباره‌ی تاریخ نظریه‌های ارزش و مباحثات اندیشمندان باختر در باب «مسئله‌ی تحول»¹⁸¹ به کار می‌بندند.¹⁸²

گروه نظریه‌پردازان اونویی همچنین نظریه‌ی مارکس درباره‌ی رانت زمین را از منظر جدیدی مورد بحث قرار داده‌اند. برای نمونه، *اوچی* و *هیداکاکی*، به پیروی از نظریه‌ی/ونو درباره‌ی ارزش بازار، بر این باورند که رانت تفاضلی را می‌توان به‌منزله‌ی بسط مستقیم ارزش بازار یا قیمت تولید بازار¹⁸³ به فهم درآورد، نه همچون تعدیلی از آن. علاوه بر این، مفهوم و محدوده‌ی رانت مطلق مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار گرفته است [۴۱].

/ونو همچنین نظریه‌ی سرمایه‌ی مازاد مارکس در باب بحران را هم در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» و هم در کتاب «نظریه‌ی بحران» (۱۹۵۳) باز-تدوین کرده است. برخلاف صورت‌بندی پیشین و رایج نظریه‌ی سرمایه‌ی مازاد درباره‌ی بحران،/ونو بر اهمیت مفهوم مارکسی بیش-تولید مطلق سرمایه¹⁸⁴ در پیوند با جمعیت کارگران تأکید می‌ورزد

176. intersocial economic relations

177. capitalist commodity theory

178. Koichiro Suzuki, 1960, 1962: *Principles of Economics*

179. Hiroshi Iwata, 1964, *World Capitalism*

180. Hideaki Ouchi, 1964, *The Formation of the Theory of Value*

181. Transformation question

182. چکیده‌ای از تلاش نظری خود من برای تعمیم این آثار به همراه تحلیل‌های مقدماتی نظریه‌ی ارزش مارکس در فصل دوم همین کتاب* آمده است. [* ماکوتو/یتو: «ارزش و بحران: مقالاتی درباره‌ی اقتصاد مارکسی در ژاپن»، ۱۹۸۰]

183. market price of production

184. absolute overproduction of capital

(کاپیتال، جلد سوم، فصل ۱۵). او همزمان در جستجوی پالایش بیشتر نظریه‌ی مارکس در خصوص انباشت سرمایه (در جلد اول کاپیتال) و نظریه‌ی نظام اعتباری مارکس (در جلد سوم کاپیتال) است، تا نظریه‌ی کاملی درباره بحران‌های چرخه‌ای/ادواری فراهم آورد. این رهیافت تلاش موثری برای غلبه بر دشواری‌های اساسی در نظریه‌ی کالای مازاد (excess commodity theory) در پیوند با [مقوله‌ی] بحران‌ها بود و ضرورت منطقی بحران‌های حاد ادواری را در اصول بنیادی شالوده‌گذاری کرد. اثر خود من با نام «اعتبار و بحران»¹⁸⁵ (۱۹۷۳) خط راهنمای اوز و را در این حوزه دنبال می‌کند، و شرح فشرده‌ای از آن در فصل چهارم همین کتاب آمده است. بدون شک، آثار پژوهشی نظریه‌پردازان اونیوی به طور پیوسته فزونی خواهند یافت و می‌توان انتظار داشت که نفوذ آن‌ها نه فقط در ژاپن، بلکه در کشورهای باختر هم رشد خواهد یافت.

۴. جمع‌بندی فشرده

اگر توسعه‌ی علم اقتصاد مارکسی در ژاپن را با جوشش‌های اخیر در رویکردهای رقیب به این علم در کشورهای باختر مقایسه کنیم، برخی تقابل‌های جالب به چشم می‌آید. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مطالعات مارکسیستی در ژاپن پیش از ظهور سیستماتیک علم اقتصاد وارداتی نوکلاسیک آغاز شد. بنابراین، مارکسیست‌های ژاپنی تا جایی که مورد تهاجم نظری اقتصاددانان نوکلاسیک واقع نشدند، چندان درگیر نقد نوکلاسیک‌ها نشدند. جریان‌های اصلی علم اقتصاد مارکسی [در ژاپن] قادر شدند جهشی ایجاد کنند و به موازات تمرکز بر تعمیق علم اقتصاد مارکسی، یک سنت کمابیش ناب پژوهش مارکسی را پرورش و توسعه دهند. به‌عنوان پیامدی از این روند، با اطمینان می‌توان گفت که مطالعات ژاپنی درباره‌ی کاپیتال پیشرفته‌ترین مطالعات اخیر در این حوزه در سطح جهان بوده است. [تأکید از مترجم است].

در مقابل، مطالعات مارکسی اخیر در کشورهای سرمایه‌داری باختر ناچار بوده‌اند از درگیری شدید و گسترده با سنت مسلط نوکلاسیک آغاز کنند. مارکسیست‌های باختر مجبور بوده‌اند علاوه بر رویارویی با انتقادات اقتصاددانان ارتدوکس نوکلاسیک، بر پیش‌زمینه‌های آکادمیک خود نیز غلبه کنند. این امر بدون شک در آن‌ها قابلیت بیشتری - در مقایسه با مارکسیست‌های ژاپنی - برای پذیرش انتقادات علم اقتصاد موجود ایجاد کرده است. به‌طور کلی و در سطح میانگین، مارکسیست‌های باختر قابلیت بیشتری برای پرورش پژوهش‌های کمی (quantitative investigations) در برخی جنبه‌های نظریه‌های پایه‌ای و انجام پژوهش‌های تجربی با بهره‌گیری از تکنیک‌های ریاضیاتی مدرن نشان داده‌اند.

نیازی به گفتن نیست که پس‌زمینه‌های تاریخی ناهمگون و تفاوت‌های کنونی میان پژوهش‌گران مارکسی ژاپنی و هم‌تایان باختری آن‌ها به‌هیچ‌رو از نیاز آنان به ارتباطات متقابل چیزی نمی‌کاهد. برعکس، تفاوت‌های میان آن‌ها در کنار باورهای مشترک آنان درباره‌ی اعتبار نظریه‌های مارکس نشانه‌های زیادی به دست می‌دهند که چنین ارتباطاتی ثمربخش خواهند بود. اگرچه مانع زبانی همچنان بسیار جدی است، من امید دارم که تلاش‌های مختلفی، وظیفه‌ی وسعت‌بخشیدن و تقویت اتحاد بین‌المللی ما در مطالعه‌ی علمی اقتصاد مارکسی را پی خواهند گرفت.

185. Makoto Itoh, 1973: Credit and Crisis

یادداشت‌ها:

[نویسنده یادآور شده است که عناوین کتاب‌ها و مقالات ژاپنی مورد ارجاع در متن، توسط وی به انگلیسی برگردانده شده‌اند.]

[۱] در همین زمینه، برآوردهای مشابهی بر اساس داده‌هایی متفاوت، از سوی شیگیتو تسورو و توماس سکین انجام شده است:

Shigeto Tsuru, 1964, *Major Issues of Theory and Public Policy Arising out of Postwar Economic Problems*, *American Economic Review*, June 1964.

Thomas T. Sekine, 1975, *Uno-Riron: A Japanese Contribution to Marxian Political Economy*, *Journal of Economic Literature* 13, no. 3, Sep. 1975.

اصطلاح نوکلاسیک، وسیعاً برای ارجاع به پیروان مکتب کینز به کار می‌رود.

[۲] برای نمونه، نگاه کنید به مواجهه‌ی نظری تسورو با این کتاب پل سوئیزی:

Paul Sweezy, 1942, *The Theory of Capitalist Development*, (especially Appendix A)

[۳] برای نمونه نگاه کنید به معرفی نظریه‌ی اونو توسط توماس سکین در مقاله‌ی یاد شده در یادداشت [۱]. و همچنین سایر فصل‌های کتاب حاضر.

[۴] ای. اف. فنولوسا (E. F. Fenollosa) بعدها به واسطه‌ی معرفی هنرهای سنتی ژاپن به جهان باختر و به‌عنوان بنیان‌گذار آموزش هنر مدرن ژاپن صاحب‌نام شد.

[۵] ترجمه‌ی کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» جان استوارت میل توسط هایاشی (Hayashi) در سال‌های ۱۸۷۵-۷۶ انجام گرفت. ترجمه‌ی کتاب معروف آدام اسمیت («پژوهشی درباره‌ی ماهیت و موجبات ثروت ملل»، ۱۷۷۶) در سال ۱۸۸۴ توسط ایشی‌کاوا (Ishikawa) و ساگا (Saga) آغاز شد. کتاب اصلی دیوید ریکاردو («درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی و مالیات»، ۱۸۱۷) لندکی دیرتر به ژاپنی برگردانده شد. (برگرفته از: Yashiro Tamanoi, 1971, *Economics in Japan*).

[۶] شاخص ناگویا کوشو (Nagoya Kosho)، که در اینجا بدان ارجاع داده شده است، برگرفته از منبع زیر است:

Tsutomu Uchi, 1962, *A Treatise on Japanese Economy*, Vol. I, p. 135.

[۷] درباره‌ی نسل بعدی مکتب تاریخی آلمان (German historical school)، نگاه کنید به:

Erich Roll, 1942, *A History of Economic Thoughts*. pp. 307-9.

[۸] یک نمونه در این خصوص، ایواسابرو تاکانو (Iwasabro Takano) است، که بعدها «موسسه‌ی مسایل اجتماعی اوهارا» (Ohara Institute of Social Problems) را بنیان نهاد، که پوشش مناسبی برای پژوهش‌های شماری از اقتصاددانان قلیل مارکسیست در دهه‌ی ۱۹۳۰ فراهم ساخت. شاید این برآمده از ضعف، و نه قوت سوسیالیسم ژاپنی بوده است که توضیح می‌دهد چرا در این دوره «انجمن ژاپنی سیاست اجتماعی» (Japanese Society for Social Policy)، برخلاف همتای آلمانی آن، فضایی برای مارکسیست‌ها ایجاد کرده بود.

[۹] در این دوره دانشکده‌های مستقل اقتصاد در دانشگاه‌های دولتی ژاپن وجود نداشت، و سمت‌های تدریس مربوط به اقتصاد بسیار محدود بود.

[10] شاخص ناگویا کوشو (Nagoya Kosho) درباره‌ی تولیدات معدنی و صنعتی از رقم ۱۰۰ در سال ۱۹۱۴ به رقم ۴۸۷ در سال ۱۹۱۹ جهش یافت، اما در سال ۱۹۲۴ به رقم ۴۵۳ کاهش پیدا کرد و تنها در سال ۱۹۲۹ به سطح ۱۹۲۹ ارتقا یافت. با شروع بحران جهانی [۱۹۲۹] سطح تولیدات معدنی و صنعتی طی سال‌های ۳۱-۱۹۲۹ حدود ۳۱ درصد کاهش یافت، اما به سرعت بهبود یافت و تا سال ۱۹۳۵ به سطحی معادل ۷۴ درصد بالاتر از شاخص سال ۱۹۲۹ رسید. این رشد و ارتقای سریع عمدتاً وابسته به گسترش صنایع نظامی ژاپن در پی واقعه‌ی منچوری در سال ۱۹۳۱ [اشغال منچوری توسط ارتش ژاپن /م.] بود. برگرفته از:

Tsutomu Uchi, 1962, *A Treatise on Japanese Economy*, pp. 168, 233, 259-60.

[11] همچنان که هیلفردینگ در کتاب «سرمایه‌ی مالی» (۱۹۱۰) و لنین در کتاب «امپریالیسم» (۱۹۱۷) بیان کرده‌اند، سرمایه‌ی مالی در مرحله‌ی امپریالیسم به سرمایه‌ی مسلط بدل شد و بر سرمایه‌ی صنعتی مرحله‌ی لیبرالیسم پیشی گرفت. با این حال، تعریف هیلفردینگ از سرمایه‌ی مالی به منزله‌ی «سرمایه‌ای که از سوی بانک‌ها کنترل می‌شود و مورد استفاده‌ی صاحبان صنایع قرار می‌گیرد»، ناشی از تعمیم بیش از حد نقش مسلط بانک‌ها در زمان خود وی، به‌ویژه در آلمان بود. پل سوئیزی به درستی در فصل چهاردهم کتابش («نظریه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه») این تعمیم را مورد نقد قرار داده است. اما من نمی‌توانم رویکرد سوئیزی در جایگزینی سرمایه‌ی مالی با مفهوم «سرمایه‌ی انحصاری» (monopoly capital) را تأیید کنم، چرا که این مفهوم اخیر شکل و کارکردهای مهم مالی شرکت‌های عظیم صنعتی در بازارهای سرمایه را نادیده می‌گیرد. مفهوم سرمایه‌ی مالی کاملاً پذیرفتنی و قابل دفاع خواهد بود اگر ما آن را در انطباق با توسعه‌ی بالفعل سرمایه‌ی صنعتی سهامی، باز-تعریف کنیم؛ یعنی بر اساس یک نظریه‌ی پالایش یافته از سرمایه‌ی سهامی به عنوان آخرین و بالاترین شکل سرمایه. در رابطه با ژاپن پیش از جنگ [دوم جهانی]، خانواده‌های زایباتسو (Zaibatsu) از طریق شرکت‌های سهامی مادر (central holdings companies) شرکت‌های اقتصادی مختلف در حوزه‌های تجارت بزرگ، بانک‌داری و صنایع معدنی را تحت تسلط خود داشتند.

[12] سه ترجمه‌ی مستقل دیگر از کاپیتال توسط ماتسوئورا (Matsuura) /ایکوتا (Ikuta)، و یاماموتو (Yamamoto) به‌طور همزمان در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰ منتشر شدند، هر چند هیچ یک از آن‌ها فراتر از پاره‌ی سوم (Part III) مجلد اول پیش نرفت. در سال ۱۹۲۷ ترجمه‌ی دیگری از کاپیتال توسط کاواکامی (Kawakami) و میاگاوا (Miyagawa) منتشر گردید که باز هم فراتر از پاره‌ی سوم مجلد اول پیش نرفت. برآورد می‌شود که تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۳۰ این ترجمه‌ی جدید به همراه برگردان پیشین تاکاباتاکی (Takabatake) بیش از سیصد هزار نسخه فروش داشته‌اند. ترجمه‌ی کاملی از مجلد اول کاپیتال در سال ۱۹۳۷ توسط فومیو هاسبه (Fumio Hasebe) انجام شد که تا سال ۱۹۵۰ با ترجمه‌ی دو مجلد دیگر کاپیتال تکمیل شد. دو ترجمه‌ی کامل دیگر از دوره‌ی سه‌جلدی کاپیتال در سال‌های پس از جنگ توسط ساکی ساکا (Sakisaka) و اوکازاکی (Okazaki) انتشار یافتند. تخمین زده می‌شود که تا پایان دهه‌ی ۱۹۵۰ حدود یک‌ونیم میلیون نسخه از ترجمه‌های کاپیتال مارکس در ژاپن به فروش رسیده باشد (برگرفته از: Koichiro Suzuki, 1959, *Das Kapital and Japan*). دو ترجمه از کتاب «امپریالیسم» لنین توسط آونو (Aono) و هاسبه به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ منتشر گردید. ترجمه‌ی «سرمایه‌ی مالی» هیلفردینگ به سال ۱۹۲۷ توسط هایاشی (Hayashi) انجام شد.

[13] Shinzo Koizumi, 1922, *The Problem of the Labour Theory of Value and the Average Rate of Profit: A Critique of Marx's Theory of Value*.

در خصوص نقد بوهم-باورک به مارکس و پاسخ متقابل هیلفردینگ به آن، نگاه کنید به:

Paul Sweezy (ed.), 1966, 'Karl Marx and the Close of His System' by E. von Böhm-Bawerk and 'Böhm-Bawerk's Criticism of Marx' by R. Hilferding.

[۱۴] کاواگوشی در مقاله‌ی «تاریخ مناقشات ارزش*» فهرستی از ۴۵ مقاله‌ی اصلی مشارکت‌کننده در مباحثات این دوره را ارائه می‌کند (* Kawaguchi, 1964, *The History of Value Controversy*)

[15] Hajime Kawakami, *Marx's Labour Theory of Value: On Professor Koizumi's Critique*, „*Studies in Social Problems*“ (Nov. 1922, Dec. 1922, Jan. 1923)

Tamizo Kushida, 1925, *A Study of Marx's Concept of Value: Some Questions on Dr. Kawakami's „Value Theory as Human Sacrifice“*, *Journal of Ohara Institute for Social Problems* 3, no. 1.

[16] Maritaro Yamada, 1925, *The Contradiction in Value Theory and Its Solution*, *The Journal of Economics* (Tokyo) 4, no. 2.

[۱۷] همه‌ی ارجاعات داده شده به کاپیتال در متن حاضر ناظر به برگردان‌های انگلیسی انتشار یافته توسط International Publishers هستند، یعنی مجلد اول کاپیتال ۱۹۶۵، مجلد دوم ۱۹۶۱، و مجلد سوم ۱۹۶۶. به نظر می‌رسد خود مارکس هم در اینجا یک مساله‌ی روش‌شناختی را برجسته می‌سازد، وقتی درست پس از ارائه‌ی مبحث «قیمت‌های تولید» (در مجلد سوم) می‌پرسد: «اما این مبادله‌ی کالاها بنا بر ارزش واقعی آن‌ها چگونه روی می‌دهد؟». انگلس در یادداشت‌های تکمیلی خود [بر انتشار جلد سوم کاپیتال]، یادآور می‌شود که ارجاعات مارکس به عملکرد قانون ارزش در اقتصاد کالایی پیشا-سرمایه‌داری از پی این پرسش می‌آیند.

[۱۸] برای نمونه رجوع کنید به:

USSR Academy, Institute for Economic Research, *Textbook of Economics* (Moscow, 1954);

Ronald Meek, 1956, *Some Notes on the Transformation Problem*, *Economic Journal*;

Ronald Meek, 1967, *Economics and Ideology and Other Essays*.

[19] S. Hijikata, 1928, *The Breakdown of Marx's Value Theory Viewed from the Theory of Rent*, *The Journal of Economics* (Tokyo) 6, no. 4.

Y. Takada, 1930, *The Value of Marx's Value Theory*, „*Keizai-Ronso*“ (Kyoto) 30, no. 1.

[۲۰] ساکی ساکا در مقاله‌ی «مطالعاتی درباره‌ی نظریه‌ی رانت» (۱۹۳۰) فهرستی از ۴۰ مقاله‌ای که در این مباحثه مشارکت داشتند را ارائه می‌دهد.

[۲۱] اگرچه رهبران حزب کمونیست ژاپن نقش معینی در تدوین این تزا ارائه کردند، جهت‌گیری کمینترین همیشه نقش قاطعی داشت. جهت‌گیری‌های ناهمخوان و متغیر مورد مشاهده، بازتابی بود از سیاست‌ها و موقعیت‌های حزبی ناپایدار رهبران کمینترین در این دوره. از دید نویسندگان کتاب «حزب کمونیست ژاپن*»، به نظر می‌رسد که بوخارین در تدوین تزه‌های سال ۱۹۲۷، سافاروف (Safarov) و وُلک (Volk) در تدوین تزه‌های سال ۱۹۳۱ و کوئوسینن (Kuusinen) در تدوین تزه‌های سال ۱۹۳۲ نقش‌های محوری را بر عهده داشته‌اند.

* George Beckmann and Okubo Genji, 1966, *The Japanese Communist Party*, Stanford.

[۲۲] نورو (Noro) که در ژوئن ۱۹۳۳ به مقام دبیرکلی حزب کمونیست منصوب شده بود، در نوامبر همین سال دستگیر شد و در فوریه‌ی ۱۹۳۴ در زندان درگذشت.

[۲۳] همان‌طور که ویراستار کتاب «تنگناهای رشد در ژاپن پیش از جنگ*» در مقدمه‌اش یادآور شده است، بسیاری از تاریخ‌دان‌های ژاپنی نظیر توایاما (Shigeki Toyama) یا اینوئه (Kiyoshi Inoue) به روشنی تأثیرات فکری مکتب کوزا-ها را در

* James W. Morley, 1971, *Dilemmas of Growth in Prewar Japan*, Princeton.

[۲۴] دو نمونه در این باره عبارتند از: حزب خلق‌های ژاپن (Nihon Taishuto) که در اواخر ۱۹۲۸ شکل گرفت؛ و حزب خلق‌های ملی (Zenkoku Taishuto) که در ژوئن ۱۹۳۰ پا گرفت. بکمن و آکوبو در ارزیابی میزان نفوذ سیاسی مکتب رونو-ها چنین می‌نویسند: «رونو-ها هرگز به یک نیروی سیاسی بدل نشد، چون هرگز یک سازمان سیاسی یا برنامه‌ای سیاسی را پرورش نداد. در عوض، رونو-ها بدین سوگرایش داشت که صرفاً یک دیدگاه فکری عرضه کند، دیدگاهی که نفوذ آن عمدتاً محدود به حلقه‌های روشنفکران بود» (Beckmann and Okubo, *The Japanese Communist Party*, p. 137). چنین برآوردی، نقش رونو-ها در گرایش چپ جنبش‌های سوسیالیستی ژاپن را دست‌کم می‌گیرد؛ درحالی‌که مشخصاً از زمان جنگ، رونو-ها نفوذ قابل توجهی بر جناح چپ حزب سوسیالیست [ژاپن] اعمال می‌کرد.

[۲۵] در مقاله‌ی زیر جزئیات بیشتری درباره‌ی خط‌سیر تاریخی کوزا-ها و رونو-ها قابل دسترسی است:

Yasukich Yasuba, 1975, *Anatomy of the Debate on Japanese Capitalism*, Journal of Japanese Studies 2.

[۲۶] در دو مورد استثنایی زیر، دیدگاه‌های مارکسیستی بخشا قادر شدند طی جنگ دوم جهانی همچنان در برخی از محیط‌های آکادمیک به فعالیت خود ادامه دهند: یکی، مطالعات هیسانو آتسوکا (Hisao Otsuka) و همکارانش درباره‌ی تاریخ اقتصادی اروپای مدرن بود؛ و دیگری، مطالعات کازوئو آکوجی (Kazuo Okochi) در سیاست‌های اقتصادی و مسایل کاری (Labor problems). در هر دو مورد، دیدگاه‌های متأثر از کوزا-ها با رویکردهای «مکتب تاریخی آلمان» ترکیب یافته بودند (و به بیانی، تحت پوشش آن‌ها پنهان شدند). برای مثال، آتسوکا بر رشد خود-زاینده‌ی سرمایه‌داری بریتانیا از درون دهقانان و خرد-مالکان مستقل تأکید می‌ورزید، دیدگاهی که از موضع کوزا-ها درباره‌ی ضرورت انقلاب بورژوازی برای ایجاد یک طبقه‌ی میانی آزاد متشکل از دهقانان، به‌منزله‌ی شرط مقدمی برای مدرنیزاسیون واقعی، پشتیبانی می‌کند. تاکاهاشی (Kohachiro Takahashi) که در مباحثات مربوط به گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری از سوی موریس داب (Maurice Dobb) و پل سوئیژی مشارکت جسته بود، و تومو ماتسودا (Tomoo Matsuda) که تحصیل کرده‌ی آلمان بود، نخستین پیروان اصلی آتسوکا بودند و به سهم خود در دوره‌ی پسا-جنگ بر [رویکرد نظری] شمار زیادی از پژوهش‌گران جوان‌تر در حوزه‌ی تاریخ اقتصاد تأثیر نهادند.

[۲۷] شاخص‌های ذکر شده (و نیز داده‌های مرتبط بعدی) برگرفته از منابع زیر هستند:

Tsutomu Ouchi, 1962, *A Treatise on Japanese Economy*, p. 282.

Japan's Economic Planning Agency, Bureau of Research, *Summary of the Economy*, 1977, p. 5.

[۲۸] نرخ افزایش سالانه‌ی دستمزد واقعی در حوزه‌ی تولید، بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ به میزان ۹.۴ درصد ارتقا یافت (در مقابل ارتقای ۳.۸ درصدی آن در بازه‌ی زمانی ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶). به‌عنوان پیامدی از آن، شاخص دستمزدهای واقعی بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ به میزان ۴۳.۸ درصد افزایش یافت، درحالی‌که بارآوری تولید در همین بازه‌ی زمانی افزایشی معادل ۳۷ درصد داشت.

[۲۹] سهم درآمد شرکتی (corporate income) در درآمد ملی، سالانه از ۱۵.۴ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۸.۱ درصد در سال ۱۹۷۳ کاهش یافت، درحالی‌که در همین بازه‌ی زمانی سهم دستمزدها و حقوق‌های پرداختی از ۴۴.۶ درصد به ۵۰ درصد افزایش یافت.

[۳۰] احتمالاً برونفن‌برنر (M. Bronfenbrenner) درست می‌گوید وقتی به این دریافت عام ژاپنی‌ها که: «سرمایه‌داری یعنی جنگ» اشاره می‌کند و به این مساله به‌عنوان یک دلیل اصلی محبوبیت وسیع مارکسیسم نزد ژاپنی‌ها ارجاع می‌دهد. اما چیزی که برونفن‌برنر در مقاله‌اش* از قلم می‌اندازد آن است که جنگ فاجعه‌بار اقیانوس آرام به ژاپنی‌ها احساس عمیقی از تغییر تاریخی

در درون نظام اجتماعی بخشید؛ و اینکه در بخش وسیعی از سپهر آکادمیک ژاپن اعتقاد راسخی در خصوص اهمیت و اعتبار مارکسیسم در توضیح خصلت تاریخی سرمایه‌داری وجود داشت.

* Martin Bronfenbrenner, 1970, *The Vicissitudes of Marxian Economics*, History of Political Economy, p. 220.

[۳۱] برای نمونه، اُکیشیو نشان داده است* که مقادیر کل کار مرده و زنده‌ی پیکریافته در یک واحد از هر محصول می‌تواند از طریق حل همزمان معادله‌های معرف تابع‌های تولید (Production functions) برای همه‌ی بخش‌های صنعتی استنتاج گردد:

* Okishio, 1955, *Values and Prices*, Research in Economic (University of Kobe).

اما این رهیافت، تاجایی که اُکیشیو مقادیر کار به‌دست آمده را مستقیماً به‌عنوان ارزش تعریف می‌کند، می‌تواند به‌سادگی به‌مثابه‌ی رهیافتی هم‌سنخ با آموزه‌های ریکاردویی تفسیر گردد. در این تعریف، شرایط تاریخی مشخصی که تحت آن‌ها مقادیر کار به جوهر ارزش‌ها بدل می‌شوند، ناروشن باقی می‌مانند. مثال دیگر، انکار قانون مارکسی «گرایش نزولی نرخ سود» از سوی اُکیشیو در اثر وی با نام «علم اقتصاد مارکسی» (Marxian Economics, 1977) و دیگر نوشته‌های اوست. تحلیل او حاکی از آن است که سرمایه بر حسب کار پیکریافته بر پایه‌ی یک جمعیت کاری (laboring population) مشخص، نمی‌تواند فراسوی حد معینی که با یک نرخ سود عام اولیه پیوند دارد انباشت گردد. در حالی که ممکن است چنین رویکردی تهدیدی برای نظریه‌ی مارکسی انباشت سرمایه به نظر برسد، برخورد اُکیشیو با گزیده‌ای از روش‌های جدید تولید بر مقدمات و پیش‌فرض‌هایی بسیار محدود درباره‌ی قیمت‌های تعادلی (equilibrium prices) استوار است و تأثیر سقوط قیمت‌های بازار بر انگیزش سرمایه‌دارانه در فاز رکود را نادیده می‌گیرد. مثال دیگری از میان آثار وی عبارت است از:

Okishio, 1963, *A Methodological Note on Marxian Theorems*, Weltwirtschaftliches Archiv 91.

[۳۲] درباره‌ی اصلاح ارضی پسا-جنگ همچنین نگاه کنید به:

Tsuru, *Survey on Economic Research in Postwar Japan*.

[33] Motosake Udaka and Katsumi Minami, 1959, *The Basic Structure of Crisis Theory in Capital*.

[۳۴] درست پیش از ترجمه‌ی ساکی ساکا (Sakisaka) از کاپیتال، که بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۶ انتشار یافت، ترجمه‌ی کامل فومیو هاسبه (Fumio Hasebe) از مجلدات سه‌گانه‌ی کاپیتال به پایان رسیده بود. برگردان اُکازاکی (Okazaki) نیز بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ منتشر گردید. به این ترتیب، اینک [در ژاپن] سه برگردان کامل و متفاوت از کاپیتال، به همراه ترجمه‌ی تاکاباتاکه (Takabatake) در دوره‌ی پیش از جنگ، در دسترس علاقمندان قرار دارد.

[۳۵] برگرفته از:

Henryk Grossmann, 1929, *Das Akkumulations – und Zusammenbruchsgesetz des kapitalistischen Systems*.

اثری کلاسیک که متأثر از آن دیوید یافه* این نوع از نظریه‌ی بحران مبتنی بر سرمایه‌ی مازاد (بر پایه‌ی گرایش نزولی نرخ سود) را احیا کرد:

* David Yaffe, 1972, *The Marxist Theory of Crisis, Capital and the State*, Bulletin of the Conference of Socialist Economists 1, no. 4.

[۳۶] مارکس به فاکت‌های تاریخی-انضمامی متعددی در کاپیتال ارجاع می‌دهد، اما این‌ها را به‌منزله‌ی توضیحاتی تجربی یا مکمل‌هایی تجربی بر نظریاتش به کار می‌برد. روشن است که نظریه‌های کاپیتال در مقایسه با «امپریالیسم» نین خصلت مجردتر و عام‌تری دارند. تلاش‌های متعددی که برای استنتاج مستقیم نظریه‌ی سرمایه انحصاری از کاپیتال مارکس انجام

گرفته‌اند، از ضرورت تمایزگذاری میان سطوح مختلف پژوهش غافل مانده‌اند. به عنوان پیامدی از این رویه، گرایشی وجود داشته است که یا اصول پایه‌ای [مارکس] را مورد تحریف قرار دهد (نظیر تفسیر لوگزامبورگ از طرح‌های بازتولید)، و یا قوانین و نظریه‌های جدید را جایگزین نظریات کاپیتال سازد (نظیر آنچه که حداقل بخشا نزد پل باران و پل سوئیزی در اثر مشترک آن‌ها «سرمایه‌ی انحصاری» -۱۹۶۶- به چشم می‌خورد).

[۳۷] اونو هم در توضیحات مربوط به نظریه مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، و هم در شرح مراحل نظریه (سطوح پژوهش)، واژه‌ی ژاپنی واحدی (dankai) را در معنای گام‌ها (steps) یا مراحل (stages) به کار می‌برد، که به ترتیب در قالب اصطلاحات (ژاپنی) «dankai ron» و «san dankai ron» ظاهر می‌شوند. اصطلاح دوم اما بنیادی‌تر است و معنای اصطلاح اول را به عنوان مولفه‌ای ضروری در خود دارد. دیوید گوردون (David Gordon) در مقاله‌ای* نخستین تلاش فکری اندیشمندان باختر برای به کارگیری نظریه‌ی مراحل اونو بر اساس معرفی توماس سکین از آن (نگاه کنید به یادداشت [۱]) راجه نمایش گذاشت؛ اگرچه به نظر می‌رسد که تفسیر گوردون حاوی رگه‌هایی از نهادگرایی است. در حالی که نظریه‌ی مراحل اونو، پس‌زمینه‌ی نهادین را همچون صحنه‌ای در تئاتر، چیزی مستقل از بازیگران اصلی (یعنی سرمایه‌ها) تلقی نمی‌کند. گوردون مراحل مورد نظرش را بیشتر به گونه‌ای ارگانیک بر پایه‌ی تغییرات تاریخی در خصلت سرمایه‌های پیشرو/اصلی (leading capital) تنظیم می‌کند.

* David Gordon, 1978, *Up and Down the Long Roller Coaster*, in Union for Radical Political Economics (URPE), *U.S. Capitalism in Crisis*. New York.

[۳۸] ویراست دوم (۱۹۶۴) کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» اونو، هم اینک (۱۹۸۰) با ترجمه‌ی توماس سکین به زبان انگلیسی قابل دسترس است. (Kozo Uno, *Principles of Political Economy*, Harvester Press, 1980)

[۳۹] برای مثال، به نظر می‌رسد که نویسندگان مقاله‌ی زیر چنین رویکردی را اتخاذ کرده‌اند:

M. Morishima and G. Catephores, 1978, *Is There an Historical Transformation Problem?* In *Value Exploitation and Growth*.

نویسندگان مقاله‌ی فوق پس از نقد نظریه‌ی تاریخی-منطقی تحول از ارزش‌ها به قیمت‌های تولید، چنین نتیجه می‌گیرند که «نزد مارکس ارزش و کار مجرد در واقع تجربه‌هایی منطقی بودند» (ص. ۱۹۷) و اینکه الگوی تولید کالایی ساده نزد مارکس یک «الگوی مجرد فرضیه‌ای برای توضیح پدیده‌های استثمار در اقتصاد سرمایه‌داری بود» (ص. ۱۹۸). اما این اظهارات به دلایل زیر قانع‌کننده نیستند. اول اینکه نظریه‌ی استثمار در یک اقتصاد سرمایه‌دارانه حتی بدون رجوع به چنین الگویی از تولید کالایی ساده، کاملاً قابل فهم است؛ دوم آنکه، مفهوم‌پردازی مارکس از ارزش برای هر گونه تحلیلی از فرآیند سرمایه‌دارانه‌ی تولید گریزناپذیر است: نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش نمی‌باید به عنوان الگوی غیرواقعی فرضیه‌واری که در برابر موجودیت واقعی قیمت‌های تولید نهاده شده است، تلقی گردد. همچنین نگاه کنید به نقد متقابل رونالد میک (The Economic Journal 86, June, 1976)، گو اینکه من به جز برخی نکات تفسیری، با موضع‌گیری میک موافق نیستم، همچنان که فکر نمی‌کنم در اینجا مشکل اساسی صرفاً با بحث‌های تفسیری درباره‌ی نظریه‌ی مارکس رفع گردد.

[۴۰] رویکرد آن‌ها، که برای من گیرایی دارد، بر دلالت‌های روش‌شناختی اقتصاد کالایی گسترش‌یابنده در سراسر بازار جهانی تأکید می‌ورزد، برخلاف خصلت جزئی تولید سرمایه‌دارانه‌ی معطوف به کانون‌های مرکزی سرمایه‌داری جهانی. تأکیدات آن‌ها بر دلالت‌های یاد شده، به منظور تدوین اصول پایه‌ای، نظریه‌ی مراحل، و تحلیل‌های مربوط به سرمایه‌داری معاصر بود.

[۴۱] هر دو مؤلف زیر چنین ادعا می‌کنند که در سطح ارزش محصولات کشاورزی، تعریف مارکس از حد رانت مطلق (limit of absolute rent) به واسطه‌ی پیشرفت در نظریه‌ی قیمت‌های تولید مورد تردید قرار می‌گیرد.

Tsutomu Ouchi, 1958, *Land Rent and Land Ownership*.

Hiroshi Hikada, 1962, *Studies in the Theory of Land Rent*.

این به معنای آن نیست که [از دید آنان] می‌باید نظریه‌ی رانت مطلق را رها کرد، دغدغه‌ای که -برای مثال- از سوی روبین مورای طرح شده است: (Rubin Murray, 1977, *Value and Theory of Rent, Part I, Capital and Class 3*); بلک درک پیشنهادی آنان چنین است که حد افزایش قیمت‌های محصولات کشاورزی، برآمده از محدودیت زمین‌داران برای سرمایه‌گذاری بر زمین در حالت رانت مطلق، به‌طور نظری توسط یک سرمایه‌گذاری اضافی ممکن بر روی زمینی که هم اینک اجاره شده و به زیر کشت رفته است، تعیین می‌شود.